

- ۱- سیره ابن هشام نصف دوم، ص ۱۰۶۲ تا ۱۰۶۳
- ۲- محمد پیامبری که از نو باید شناخت، کنستان ویرژیل گئورگیو، ذبیح الله منصوری، ص ۴۱۸
- ۳- تاریخ طبری، محمد جریر طبری، جلد چهارم، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، صص ۱۲۷۷ تا ۱۲۷۸
- ۴- نهج البلاغه، ترجمه‌ی دکتر سید جعفر شهیدی، چاپ بیستم، ۱۳۸۰، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، برنده‌ی جایزه‌ی کتاب سال بهمن ۱۳۶۹، صص ۵۷ تا ۵۸
- ۵- نهج البلاغه، ص ۳۰۷
- ۶- نهج البلاغه، ص ۴۰۱
- ۷- تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد دوم، ص ۳۶، چاپ دوم، سال ۱۳۵۴، انتشارات سپهر، تهران
- ۸- اسلام در ایران، پطروشفسکی، ترجمه‌ی کریم کشاورز، چاپ یکم خارج از کشور، نشر نیما آلمان، ص ۲۶
- ۹- حاکمیت در قرآن، باقر مومنی، آرش شماره‌ی ۷۲، مهر و آبان ۱۳۷۸، ص ۴۵
- ۱۰- سیره ابن هشام، نصف دوم، ص ۱۱۰۶
- ۱۱- تفسیر قرآن، آیت الله شهید سید عبدالحمین دست‌غیب، سرای دیگر، صص ۱۰۴ و ۱۰۵
- ۱۲- نقد و بررسی کتاب <<زن در دولت خیال - افشاری>> (تبدیل تجربه به شعور اجتماعی) علی سجادی، ماهنامه‌ی پر، چاپ امریکا، شماره‌ی ۱۸۵، خردادماه ۱۳۸۰
- ۱۳- نشریه‌ی فمینیستی آوای زن، شماره‌ی ۴۰/۴۱، بهار ۱۳۸۰
- ۱۴- همانجا
- ۱۵- مقدمه‌ای بر اسلام شناسی، جلد اول، چاپ دوازدهم، علی میرفطروس، صص ۳۵ تا ۳۶
- ۱۶- جلال و آل احمد، بهروز خرم، چاپ اول، سال ۱۳۸۰، نشر فروغ، آلمان، ص ۴۹
- ۱۷- بر فراز خلیج، خاطرات محسن نجات حسینی، عضو سابق سازمان جاهدین خلق (۱۳۲۶ تا ۱۳۵۴) چاپ اول، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۷
- ۱۸- مدرس، قهرمان آزادی، حسین مکی، صص ۶۷۳، ۶۷۴ و ۷۰۷، به نقل از اسلام ایرانی، باقر مومنی، چاپ اول، ص ۱۹۹
- ۱۹- تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد سوم، ص ۶۱۸
- ۲۰- تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، چاپ نهم، ۱۳۷۶، سازمان انتشارات جاویدان، جلد اول، ص ۳۵
- ۲۱- تاریخ اجتماعی ایران، جلد سوم، ص ۶۱۷
- ۲۲- همانجا، ص ۶۲۲
- ۲۳- همانجا
- ۲۴- قبض و بسط تئوریک شریعت، ص ۱۵
- ۲۵- تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، جلد یک ص ۴۹ و جلد پنج ص ۳
- ۲۶- جامعه‌ی آشفته و جانی شهیدی، شهرنوش پارس پور، نقل از نشریه‌ی <<شهر و ند>> ۲۸ اوت ۲۰۰۱
- ۲۷- تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، جلد اول، ص ۳۶
- ۲۸- نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۲۴ ص ۲۸۵
- ۲۹- تاریخ طبری، جلد اول، ص ۱۷۵
- ۳۰- تاریخ طبری، جلد اول، صص ۶۸ تا ۶۹
- ۳۱- نهج الفصاحه، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، نقل از سایت اینترنتی گلشن



مینا اسدی

- کیستی؟
- آزادی.
- چه می‌خواهی؟
- مرا از بند آزادیخواهان آزاد کنید!
- فریاد یک اسیر**

قانون اساسی، از شعار تا واقعیت

سوسن احمد گلی

قانون اساسی، برای مردم یا علیه مردم؟ جمهوری اسلامی، خادم مردم یا حاکم مردم؟

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با کلیه اصول، تبصره ها و اصلاحیه ها تا سال ۱۳۷۶ چهره ای نامعلوم داشت که در پرده ابهام پردازی ها، اما و اگرها می توانست مثل تیغ دو دم هم به سود حکومت باشد و هم به سود مردم تعبیر شود و در عین حال اجازه برخورد گستاخانه جناح راست را نمیداد.

در جای جای میهن مان، مبارزات مردمی، نامشکل و پراکنده بروز میکرد که بعلت فقدان رسانه های گروهی آزاد و احاطه سیستم خفقان و تک صدایی آحاد مردم از وجود آنها و شیوه برخورد قضایی و بالاخره رویکرد قانون اساسی جمهوری اسلامی نسبت به آن مسائل، بی اطلاع بودند. تا آن هنگام، افکار عمومی میتوانست هر اهمالی را ناشی از سوء رفتار مسئولین بداند و قانون اساسی همچنان در سایه تبری، اعتماد مردم را با خود داشت.

آنچه محور اساسی شعارهای جنبش اصلاح طلبان را تشکیل میداد گسترش جامعه مدنی با التزام به قانون اساسی بود. هر چند این شعار طی چهار سال گذشته نتوانست بعد عملی یابد اما توانست این حداکثر و چپ ترین شعار جناح اصلاح طلب حکومت را برای مردم باز شناساند. اولین گامهایی که جناح راست توانست با اتکا به قانون اساسی در تقابل با جبهه اصلاحات بردارد پاکسازی عناصری از رأس هرم جنبش بود که به گمان وی آنها می توانستند عاملی برای ایجاد و گسترش روند اصلاحات باشند. بر این اساس نخستین دعوی قانونمند خود را توسط مجلس پنجم با استیضاح عبدالله نوری وزیر کشور وقت در سال ۱۳۷۷ آغاز کرد و چندی پس از آن مجلس پنجم به منظور کاستن از توان جنبش اصلاحات، دکتر مهاجرانی وزیر فرهنگ و ارشاد وقت را جهت استیضاح به صحن مجلس فراخواند. اما آنچنانکه ارزیابی کرده بود حذف و تعدیل اندیشه ورزان از کانون های فعال جامعه، نتوانست خللی در جریان رو به توسعه جنبش اصلاحات ایجاد نماید. در قاعده هرم، جنبش مردم آشنا با دردها و مشکلات، در حال تکوین و بلوغ بود زیرا بیست سال زمان درازی بود تا جمهوری اسلامی، توان و نیت خود را در ایجاد و گسترش عدالت اجتماعی به منصف ظهور رساند.

نتیجه این تکوین و تحول، تأسیس روزنامه های نواندیشی بود که خیلی زود در جامعه ایکه سالهای طولانی فقط یک صدا را می شنید، گسترش یافت و موجبات بالندگی سطح آگاهی های اجتماعی - سیاسی آنان را فراهم آورد. با برقراری فضای سیاسی، فرهنگی جدید و طرح خواسته های اجتماعی - سیاسی نوین از سوی مردم، جمهوری اسلامی بر آن شد تا در مقابله با این جنبش مدنی، دومین گام خود را به اتکا قانون اساسی بردارد. در این هنگام تعطیلی و توقیف روزنامه های پیشرو و محاکمه روزنامه نگاران یکی پس از دیگری آغاز گردید.

(روزنامه جامعه و خرداد در سال ۷۷ و روزنامه سلام در سال ۷۸) اما این تهاجم، به روند جنبش اصلاحات، دامن زد. دانشجویان در اعتراض به توقیف روزنامه های اصلاح طلب و روزنامه نگاران، در فضای کوی دانشگاه تهران، اقدام به تحصن کردند که با برخورد خشونت بار کارگزاران حکومت و گروه های غیررسمی سرکوب به

وقایع فاجعه بار ۱۸ تیرماه ۷۸ انجامید. جمهوری اسلامی که هنوز نتوانسته بود برای رسوائی قتل‌های رنجیره ای، نقش سیاه وزارت اطلاعات در سرکوب دگراندیشان، شیوه برگزاری دادگاه‌های ویژه مطبوعات، توقیف روزنامه های اصلاح طلب و ... پاسخ مناسبی بجوید فاجعه کوی دانشگاه تهران و وقایع بعدی که در شهرهای دیگر از جمله تبریز و خرم آباد رخ داد بار سنگین تری به معضلات لاینحل نظام، افزود.

قانون اساسی که تا به علنی نشدن چالش‌های درونی جامعه، هویت نامعلومی داشت و از منظر جبهه اصلاح طلب میتوانست به یمن عدم صراحت و عدم قاطعیت در موضع گیری های سیاسی و حقوقی، ابزار کارسازی در جهت نیل به هدف‌های جنبش باشد، طی این دوران نتوانست در دفاع از حقوق شهروندان نقش خود را ایفا کند. (اصل سوم: بند ۲ - بالابردن سطح آگاهی های عمومی در همه زمینه ها با استفاده صحیح؟) از مطبوعات و رسانه های گروهی و وسایل دیگر. بند ۷ - تأمین آزادی های سیاسی و اجتماعی در حدود قانون. بند ۸ - مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش.)

هشدار و تذکر و تأکید و پافشاری نیروهای جنبش به قانونمند شدن حرکت های حکومت بی فایده می نمود زیرا قانون اساسی با اصول متناقض خود نمیتوانست اهرمی در دست مردم باشد و جز ابزار کارپرداز حکومت، کاربرد دیگری نداشت. اصل ۵۶ قانون اساسی در تعریف حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش می نویسد: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم اوست که انسان را بر سرنوشت خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع خود و یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرفی که در اصول بعد میاید اعمال میکند.»

ابزار حاکمیت یک ملت بر سرنوشت خودش، مجلس نمایندگان منتخب آنان می باشد که در اصول بعدی قانون اساسی نه تنها «استقلال» عمل آن رعایت نشده بلکه اساساً حق حاکمیت وی به واسطه اعمال نظر شورای نگهبان، نقض شده است حال آنکه شورای نگهبان نیز خود تابعی است از ولایت فقیه. اصل ۵۷: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، مجریه و قضائیه که زیر نظر ولایت فقیه امر و امامت و بر طبق اصول آینده این قانون، اعمال می گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.» اما اصول ۷۲، ۹۱، ۹۳ و ۹۶ بخوبی چگونگی نقض حاکمیت مجلس شورا و عدم استقلال سه قوه را از یکدیگر نشان میدهد.

اصل ۷۲: «مجلس شورای اسلامی، نمیتواند قوانینی وضع کند که با مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی، مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر به ترتیبی که در اصل ۹۶ قانون آمده بر عهده شورای نگهبان است. شورای نگهبان به استناد این اصل می تواند مجلس شورای اسلامی را همواره با تکیه بر اصول شرعی و قانونی، در سلطه نفوذ خود داشته باشد. قانون اساسی در اصل ۹۶ متذکر میشود که «تشخیص عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام اسلام به عهده اکثریت فقهای شورای نگهبان و تشخیص عدم تعارض آن با قانون اساسی بر عهده اکثریت همه اعضای شورای نگهبان است.» و در اصل ۹۳ نیز به صراحت، تأکید میکند: «مجلس شورای اسلامی بدون وجود شورای نگهبان، اعتبار قانونی ندارد مگر در مورد تصویب نامه نمایندگان و انتخاب شش نفر حقوقدان اعضای شورای نگهبان.»

اصل ۹۱ قانون اساسی توضیح میدهد که شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل میشود: ۱ - شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز. انتخاب این عده با مقام رهبری است. ۲ - شش نفر حقوقدان در رشته های

مختلف از میان حقوقدانان مسلمانیکه به وسیله رئیس قوه قضائیه به مجلس شورای اسلامی معرفی میشوند و با رأی مجلس انتخاب میشوند. قابل ذکر است که تعیین رئیس قوه قضائیه که عالی ترین مسئول امور قضائی کشور است بر اساس اصل ۱۵۷ قانون به عهده ولایت فقیه امر میباشد. بنا بر این و به استناد همین اصل، در حقیقت کلیه اعضای شورای نگهبان با نظر مقام رهبری انتخاب می شوند که اصل ۱۰۹ با شرح وظایف و اختیارات رهبر بر آن تأکید میکند؛ بند ۶ - «نصب و عزل و قبول استعفا: الف: فقهای شورای نگهبان، ب: عالی ترین مقام قوه قضائیه». بند ۹ همان اصل در توضیح وظایف مقام رهبری اضافه میکند: «صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون میآید باید قبل از انتخاب به تأیید شورای نگهبان و در دور اول به تأیید مقام رهبری برسد.»

مجلس شورایی که بدون شورای نگهبان، «اعتبار قانونی» ندارد و شورای نگهبانی که انتخاب نیمی از اعضای آن بر عهده رهبری و انتخاب نیم دیگر به رأی رئیس قوه قضائیه ای است که خود نیز منتصب رهبری است و هم چنین رئیس جمهوری که باید نخست به تأیید مقام رهبری و آن شورای نگهبان برسد در نهایت این نکته را به دست میدهد که ساختار کل نظام نه متکی به رأی ملت که به حکم ولایت فقیه، استوار گشته است.

بدیهی است که این تمرکز و انحصار قدرت، گسترش تمایلات اجتماعی و سیاسی مردم را تاب نمی آورد و آن هنگام که مردم خواستار اجرای قانون می شوند و با استناد به بند ۹ و ۱۴ اصل ۳ قانون اساسی می خواهند تا از حمایت قانون، بهره مند شوند قوه قضائیه تحت نام مدعی العموم به مدد تعبیرات و تمهیدات قانونی در جانبداری از جناح اقتدارگرا و انحصارطلب، جبهه اصلاحات را که متکی به خواست اکثریت جامعه شکل گرفته بود مورد حملات پی در پی قرار میدهد. نگاهی به گزارشها و مقایسه شیوه برگزاری دادگاههای متهمین قتلهای زنجیره ای با برگزارکنندگان کنفرانس برلین و مسئولین روزنامه های توقیف شده و متهمین فاجعه بکوی دانشگاه تهران و دهها مورد دیگر که طی سالهای ۷۷، ۷۸ و ۷۹ انجام گرفت، نشان دهنده موضعگیری سیاسی - جناحی قوه قضائیه است که می بایست به استناد بند ۱۴ اصل سوم قانون اساسی: «همه آحاد ملت در برابر آن مساوی باشند با چنین رویکردی، قوه قضائیه بند ۶ اصل سوم قانون را که «محو هر گونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی را از وظایف نظام جمهوری اسلامی میدانند به هیچ انگاشته جهت حذف مخالفین و سرکوب آنها با نقض اصول ۲۳، ۲۷، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹ و ۴۰ قانون اساسی به واقعیت عدم استقلال خود از جناح انحصارطلب، صحه گذاشت.

اصل ۲۳: «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس رانمیتوان به صرف داشتن عقیده ای، مورد تعرض و مواخذه قرار داد. اصل ۲۷: «تشکیل اجتماعات و راهپیمائی هابدون سلاح گرم به شرط آنکه منحل به مبانی اسلام نباشد، آزاد است.» اصل ۳۵: «در همه دادگاه ها، طرفین دعوی حق دارند برای خود وکیل انتخاب نمایند.» اصل ۳۷: «اصل، برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمیشود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح، ثابت گردد.»

اصل ۳۸: «هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاعات، ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار، یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادتی فاقد ارزش و اعتبار است و متخلف از این اصل قانون، مجازات میشود.» اصل ۳۹: «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون، دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده به هر صورت که باشد موجب مجازات است.»

اصل ۴۰: «هیچکس نمیتواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد.»
قوه مقننه (مجلس پنجم) و قوه قضائیه با عملکرد خود طی این دوره بر محور حمایت از جناح تمامیت خواه حکومت و با زیر پا گذاشتن حقوق جامعه حتی در آن موارد جزئی که قانون به آن اشاره نموده بود نشان داد نمیتواند آنطور که جامعه انتظار دارد جهت نیل به حاکمیت مردم و عدالت اجتماعی با ملت، همدل و همگام باشد، از این رو جامعه برای تحقق خواسته های مدنی خود به مجلس ششم امید بست و با شور و شوق فراوان در انتخابات این دوره شرکت کرد بطوریکه انتخابات در تمام شعبه ها تا پاسی از نیمه شب ادامه داشت. مجلس ششم که امید می رفت تکامل بخش جنبش اصلاحات باشد و به مدد آن قوه مجریه در اجرای حرکت های مردمی، توانمندتر شود چند ماه در انتظار زد و بندهای پشت پرده ماند. (آرای حوزه های انتخابیه برخی از شهرها مانند: بندرعباس، قشم، میناب، جاسک، رودان، داراب، و برخی حوزه های رأی گیری در تهران بدون ارائه دلیل در شورای نگهبان باطل شدند و پنج تن از نمایندگان حذف گردیدند. بهمن ۷۸). این فرصت کافی بود تا حکومت بتواند گام سوم خود را در مواجهه با روند جنبش اصلاحات بردارد.

جناح راست حکومت که به نظر می رسید با خواهش و نصیحت میتوان او را وادار ساخت با رفتار به قانون، جانب عدالت را در پیش گرفته، اصلاحات لازم را یا به دست خود انجام دهد و یا قدرت را به جناح اصلاح طلب و اگذار در حالیکه برای رود رویی با خواست های به حق جامعه صف آرائی میکرد علاوه بر توسعه سازمان های اطلاعاتی، یورشی خود (لایحه اصلاح قانون وزارت اطلاعات که مطابق آن مسئولیتهای جدیدی که ماهیت قضائی دارد بر عهده آن وزارتخانه گذاشته شد. از جمله: داشتن زندان، ممنوع الخروج کردن برخی افراد، بازجویی متهمان، مجوز شنودهای تلفنی. آبان ۷۹) تبلیغات سیاسی منفی، ایجاد جو وحشت و ارعاب، ترور، ادامه دادگاه های فرمایشی ...، برای قانونمند کردن اهرمهای فشار (همانطور که جناح اصلاح طلب خواسته بود یعنی التزام به قانون) و حذف مخالفین و استحکام قدرت خویش با افزودن تبصره ها و اصلاحیه های پی در پی به اصول نامفهوم قانونی اساسی سمت و سوی ماهوی آنها را تشخیص بخشید و در آن هنگام که جامعه در گیر وادار انتخابات ششمین دوره مجلس بود طرح «اصلاحیه قانون مطبوعات» را در مجلس پنجم عنوان کرد و سپس در اردیبهشت ۷۹، شانزده روزنامه را تحت عنوان توقیف موقت، تعطیل نمود تا با تصویب طرح این اصلاحیه، بتواند دلایل موجه قانونی توقیف دایم آنان را فراهم سازد. پس از معرفی مجلس ششم، طرح «اصلاحیه قانون مطبوعات» مجدداً مورد اصلاح قرار گرفت اما این امر مانع از توقیف دائمی روزنامه های تعطیل شده و محاکمه و زندانی شدن روزنامه نگاران آنها نشد.

در ادامه تلاش های جنبش اصلاحات برای کسب حقوق قانونی جامعه، حکومت جمهوری اسلامی با طرح لایحه «جرم سیاسی» که به ظاهر به قصد تفکیک دادگاه های سیاسی از حقوقی تدوین شده بود بر آن شد تا سازمانها و نهادها و ارگانهای تابعه خود به ویژه قوه قضائیه را در امر توقیف و محاکمه دگراندیشان یاری رساند. (آبان ۷۹) (توضیح در پایان مقاله درج شده است.)

هر چند که این طرح به امید ساماندهی به روند دستگیری ها و محاکم غیرقانونی و غیرعلنی و نظام بخشیدن به دادگاه های غیر مرتبط با امور محوله شان، از سوی مجلس ششم عنوان شد اما با مطالعه متن کامل این قانون و واکنش های بعدی حکومت جمهوری اسلامی در برابر جبهه اصلاحات، میتوان دریافت که طرح «لایحه جرم

سیاسی» به واقع کدام یک از دو جبهه درگیر مناقشات کنونی جامعه را نشانه رفته است. فصل اول ماده ۱: «جرم سیاسی عبارت است از فعل یا ترك فعلی که مطابق قوانین هر نوع قابل مجازات است، هرگاه با انگیزه اصلاح اخلاقی و پیشرفت های سیاسی - اقتصادی، تأمین آزادی های عمومی و مانند اینها علیه نظام جمهوری اسلامی ایران یا حاکمیت دولت یا اداره سیاسی کشور یا علیه حقوق سیاسی و اجتماعی و آزادی های قانونی(؟!) شهروندان انجام گیرد.» با این تعریف می توان هر حرکتی را که هدف آن تأمین آزادیهای اجتماعی یا حتی تأمین نیازهای اقتصادی جامعه است از آنجا که با توان و خواست نظام، مطابقت ندارد ضد حاکمیت دولت و علیه نظام جمهوری اسلامی، تعبیر کرد. مطابق تعریف قانونگذار در بند ۱ ماده دوم همین قانون، تشکیل یا اداره دسته یا جمعیت یا شعبه جمعیت با هدف بر هم زدن امنیت کشور یا عضویت در هر یک از آنها از مصادیق جرایم سیاسی، عنوان شده است. این بخش از لایحه جرم سیاسی با اصل ۲۷ قانون اساسی که «تشکیل اجتماعات و راهپیمائی ها را بدون سلاح و به شرط آنکه منحل به مبانی اسلام نباشد، آزاد اعلام نموده» دارای یک معنی و یک هدف است. «با هدف بر هم زدن امنیت کشور» و «منحل به مبانی اسلام بودن» در واقع دو شرط مبهم و مجهول است که قاضی میتواند با اتکا به قرائتهای شخصی خود از آنها هر شخص، گروه، دسته و جمعیتی را به آن متهم نماید. همانطور که شرکت کنندگان کنفرانس برلین که همگی از برجستگان فکری کشور بودند با همین قرائت، مجرم شناخته شدند در حالیکه آنان علیه امنیت داخلی و خارجی کشور و همچنین علیه مبانی اسلام، هیچ اقدامی نکرده و به هیچگونه سلاحی جز قلمشان، مجهز نبود. این قانون، در حقیقت دست قوه قضائیه را در امر توقیف و محاکمه دگراندیشان باز گذاشته است. چنانکه در بند ۲ از ماده ۲ نیز اجتماع و تبانی به منظور ارتکاب جرایمی بر ضد امنیت داخلی و خارجی کشور یا فراهم نمودن وسایل ارتکاب آنها جرم محسوب میشود. در این صورت هر یک از نیروهای اصلاح طلب باید از کلیه اقدامات جمعی خود، جلسات سخنرانی، گردهمآئی، راهپیمائی، پخش اعلامیه، بیانیه و بالاخره هر گونه تجمع و حرکتی که با خواست و تمایلات حکومت جمهوری اسلامی همسو نباشد، چشم پوشد چرا که حاکمیت آنان رازیرسؤال برده و امنیت حاکمیت مطلق آنان را به مخاطره خواهد انداخت. در ماده سوم این قانون «سلب آزادیهای شخصی افراد ملت برخلاف قانون و محروم نمودن آنان از حقوق مقرر در قانون اساسی به منظور بر هم زدن امنیت ملی و جلوگیری از شرکت در انتخابات و مانند اینها «جرم سیاسی» عنوان شده است. اصل ۹ قانون اساسی نیز یادآور شده که «هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و نظامی، و تمامیت ارضی کشور، کمترین خدشه ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ تمامیت ارضی کشور، آزادی های مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند.»

مروری به شیوه برگزاری دادگاه های ویژه مطبوعات از مرحله دستگیری بازجویی، جلسات بازپرسی، ترکیب جلسات دادگاه، زندان های انفرادی و طولانی پیش از شروع تاریخ دادگاه (زندان موقت) و صدور حکم محکومیت، شکنجه و نوع اقرارگیری و بالاخره احکام صادره این محاکم که نقض اصول ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۳۹ قانون اساسی را گواهی میدهند این پرسش را بر می انگیزد: آیا آنها که در دادگاه های مذکور با احکام اجتماعی، دور از عدالت به سالها زندان، تبعید و محرومیت از کار و فعالیت محکوم شده اند مسلح بوده و بر ضد امنیت و منافع ملی اقدام کرده اند؟

چنانچه هرگاه حکومت جمهوری اسلامی، منافع اقتصادی خود را هم ارزش با منافع ملی و موقعیت سیاسی خود

را همپای امنیت ملی معنی کند میتوان پذیرفت که هر شعار و حرکت اصلاح طلبانه که به نوعی خواهان تحول و عدالت اجتماعی باشد ایراد ضربه ای بر امنیت و منافع حکومت و از منظر آنان علیه امنیت و منافع ملی خواهد بود. اصل ۸ قانون اساسی یادآور میشود که «امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه ای همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت میباشد و اصل ۹ قانون نیز تأکید میکند که هیچ مقامی حق ندارد بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را سلب کند و ماده ۳ لایحه جرم سیاسی نیز آنرا تصریح میکند.

اما جامعه ما همواره ناظر نقض قانون اساسی به نام حفظ استقلال و وضع قوانین و مقررات مخالف با آزادیهای «مشروع» به بهانه دفاع از اسلام و امنیت ملی از سوی حکومت جمهوری اسلامی بوده است. قوه قضائیه که مطابق با بند ۲ اصل ۱۵۶ قانون موظف به «احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادیهای مشروع و نظارت بر حسن اجرای قوانین میباشد نه تنها طی این دوران برای ایفاء حقوق جامعه نکوشیده بلکه خود، بعنوان یکی از کارگزاران عمده امیال و مقاصد سیاسی حکومت، عمل کرده با قرائت جناحی از قانون، هر فرد، نشریه، گروه و جمعیتی را که خواهان اجرای مفاد قانون و استرداد حق ملت بوده متهم به اقدام علیه امنیت ملی و به تکفیر، زندان، تبعید و اعدام، محکوم نموده است. قوه قضائیه در توضیح عملکرد خود همواره به ذکر عنوان برانداز اکتفا کرده تا به این ترتیب تاریخ چگونگی مبارزات مردم را از صفحه اطلاعات جامعه حذف و باب هر گونه نقد و تغییر و تحول را مسدود نماید اگر منظور از طرح لایحه جرم سیاسی «هدایت شدن فعالیتهای سیاسی به سمت روندهای مسالمت آمیز و قانونی و دور از خشونت و هرج و مرج طلبی» میباشد باید متذکر شد که مردم بیش از همه از چنین روندی حمایت خواهند کرد زیرا هم آنانند که می خواهند خواستههای مدنی خود را در جامعه ای آرام بیان کنند و با استفاده از راه کارهای قانونی، به آنها جامعه عمل بپوشانند و همانانند که در صورت بروز تنش در جامعه، فرصت نهادینه ساختن آرمانهای اجتماعی خود را از دست خواهند داد. بر این اساس باید از قانونگذار محترم پرسید: آیا کدام یک از گروه های اجتماعی از ایجاد تنش در جامعه، بهره مند خواهد شد و برای ایجاد تنش به سازکارهای خشونت آمیز، مسلح است و از نهادینه شدن تکرر سیاسی در جامعه، آسیب خواهد دید؟

لایحه جرم سیاسی تأکید دارد: «۱- جلسات دادگاه های سیاسی باید علنی باشد. ۲- حضور هیأت منصفه در این دادگاهها ضروری است. ۳- مدت بازداشت موقت مجرمان سیاسی نباید بیش از ۱۵ روز باشد. «این نکات در ادامه و توضیح اصل ۱۶۸ قانون اساسی است که رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی را علنی ذکر کرده و حضور هیأت منصفه را الزامی دانسته است. «اما همانطور که پیش از این جامعه ما شاهد نقض قانون اساسی از سوی ارگانهای تابعه حکومت بوده است، بسنده کردن به این امر که طرح لایحه جرم سیاسی شرایط و نحوه رسیدگی به این جرایم را مشخص کرده، نمیتواند به تنهایی راهکاری برای رعایت قانون، اجرای عدالت و تأمین آزادی های اجتماعی باشد زیرا عواملی که میتواند قوای حاکم بر کشور را متعهد به اجرای قوانین نمایند پیشاپیش از متن قانون اساسی حذف گردیده است. از جمله مهمترین آنها حضور مجلس شورای مستقل و قدرتمندی است که بتواند به دور از اعمال نظر شورای نگهبان و ولایت فقیه، مصوبات قانونی را برای همه ملت از جمله نهادها و ارگانهای حاکم، لازم الاجرا سازد.

با آگاهی از فقدان هر گونه اهرم فشار قانونی که به واسطه آن ملت بتواند حکومت جمهوری اسلامی را مقید به

اجرای قوانین نماید و نیز با آگاهی از اینکه حکومت، مسلح و مجهز به کلیه اهرمهای فشار قانونی و غیرقانونی جهت وادار نمودن مردم به اجرای تصمیمات و تمایلات خود میباشد، بسط و توسعه اصل ۱۶۸ قانون اساسی نه تنها مشکلی را از پیش روی جامعه برنخواهد داشت بلکه این فرصت را به ارگانهای حاکم خواهد داد تا با سود جستن از مفاهیم و مندرجات ناروشن و غیر شفاف آن، بتوانند هر چه بیشتر راه را بر حرکتهای بالنده و متحول جامعه مسدود کرده آنان را در چهارچوب الفاظ مبهم، به تیغ قضاوت ها و فراتهای بی پروای حاکمان بسپرد.

اساسی ترین نکاتی که طی بیست و سه سال حکومت جمهوری اسلامی مانع از دستیابی مردم به آرمانهای اجتماعی - سیاسی خود بوده است:

- ۱- عدم صراحت و عدم شفافیت مفاد قانونی اساسی.
 - ۲- ناکافی و نارسا بودن اصول قانون اساسی برای تبیین حقوق سیاسی-اجتماعی مردم برابر با آرمانهای مطروحه انقلاب
 - ۳- عدم استقلال سه قوه از یکدیگر.
 - ۴- تابعیت سه قوه از رأی ولایت فقیه.
 - ۵- انتقال قدرت تعیین سرنوشت ملت از مجلس به ولایت فقیه.
 - ۶- عدم اجرای مفاد قانون از سوی سه قوه.
 - ۷- بعلت فقدان نهادهای اجتماعی مستقل، فقدان ضمانت اجرایی قوانین برای قوای حاکم.
- در نهایت تلقی قانون اساسی از منافع عامه و تبلور آن در منافع فرد و گروه خاص حاکم و بالاخره، الویت یافتن منافع اقلیت حاکم که جایگزین منافع اکثریت، شده است بانی ظهور ظلم اجتماعی به جای عدالت اجتماعی گشته است باید پرسید: آن مردمی که در سال ۱۳۵۷ به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند و جمهوری اسلامی باور دارد که با انتخاب آنان بر مسند حکومت قرار گرفته است چرا امروز مجاز به اصلاح در همان چیزی که خود انتخاب کرده اند نیستند؟ اگر آنان آنروز قادر به «تعیین سرنوشت خود» بودند و به جمهوری اسلامی رأی دادند پس چگونه است که حکومت، این فرصت را از آنان دریغ میکند تا بار دیگر پس از بیست و سه سال تجربه از عملکرد نظام جمهوری اسلامی، به آنچه میخواهند رأی بدهند و به این ترتیب جمهوری اسلامی نیز حقانیت حضور خود را در جایگاه حاکمیت، محک زند؟

آن مردمی که همواره طی این سالها در انقلاب و در جنگ و بحران، همراه این نظام قدم برداشته اند چرا امروز که خواهان ایجاد اصلاح و تحول در ساختار نهادهای اجتماعی آن هستند «غیر خودی» و «برانداز» نامیده شده، سزاوار زندان و اعدام میشوند؟ آیا اینهمه نشان از آن نیست که جمهوری اسلامی که با رأی مردم به حاکمیت دست یافت امروز با تصرف مواضع قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی دیگر به آن رأی احترام نمیگذارد و در پی چاره جوئی برای حذف هر گونه جریان اصلاح طلب، میباشد؟

در تاریخ سیر تحولات اجتماعی تمام جوامع بشری، حکومتهای بسیاری آمده اند که به رأی مردم باور نداشته اند اما زمان آنها دیری نپاییده است و از آنجا که با سیر تکامل جامعه، همپا نبوده اند عاقبت به نیستی، گردن سپرده اند. گو آنکه عادت همه حکومت های ارباب سالار است که آنچنان در پاسخگوتی به خواست مردم اهمال می ورزند و به نقش آنان در ابقای حکومت خویش ناپاوردند تا سرانجام روزی ناگزیر به هزینه کل حکومت خویش خواهند شد.

* * *

فرسایش دروغ بزرگ

– با دروغ های نئولیبرالیسم
آمریکائی چه نباید کرد؟ –

نویاپور نوپا

به نظم اندر آری دروغ و طمع را
دروغ است سرمایه مرکافری را
ناصرخسرو

در روزگار ما، کلمات و جملاتی هست که ارزش هر کدامشان، بیش از هزاران صفحه کتاب است، آنها هر کدام حماسه ای هستند که در خون آدمیزاد آتش میدوانند و نمیگذارند امید بهروزی از خانه دلها رخت بریندد... راستی که در صداقت و سادگی، چه آسایشی نهفته است...

غش نداشته باشیم، درست و صادق باشیم، و همه را دوست بداریم و رنج کسی را نخواهیم. خوب باشیم و آزار کسی را موجب نشویم، سود خود را در زبان دیگران نجوئیم، آنوقت میبینیم چقدر راحت و آسوده خواهیم بود. میبینیم که دنیای پر صفای صداقت و نیکی، این آرزوی کهنسال و گرانقیمت بشر، چه زود بچنگ خواهد آمد.

محمد عاصمی
مهرماه ۱۳۳۵ (۱)

۱ – آهنگی که می شنویم

انسان، سخن است و سخنوری، همان روند مبارزه‌ی انسانی در مسیر دراز و پُر پیچ و خم دروغ زدانی است. این انسان که با سماجت اعجازآمیزی به سوی ارتقا در دانشوری مردمی و تکامل شعور در بطن جماعات انسانی در راه است. خودسازی انسان، پوسته خود جوش، پر نفس و از لا به لای توده ها شکل می گیرد. بشر، سخنوران وفادار را از همین جولانگاه کار همراه با توان سحرآمیز سخنوری می آفریند. سخنی با آهنگ و عمدتاً بارآور از همآهنگی بین فرهنگ ها و وحدت در معرفت انسانی، و در عین حال انباشته از ناهمآهنگی ها، ناراستی ها و دروغ های مذورانه در ستیزه با هموعان و همه‌ی هستی.

کیست آن پیام آور، یا کدامین است آن تئوری که به ما مردمان تشنه‌ی صداقت و عدالت، دانش های مورد نیاز هر مرحله از این فرایند تکامل را بدست دهد.؟ یقین است که تلاش برای دریافت پاسخی قاطع به این پرسش و انواع نظیر آن، بیهوده است و طرح آن را باید به حساب فالگیری و تفتن گذاشت تا به چاره جوئی جدی، اما بدیهی است، آنچه را که امروز نمی دانیم، روزگاری خواهیم دانست... البته نه من و ما و نه او و شما، بلکه جامعه‌ی خروشان و جوشان ملل، همگان با هم و هماهنگ خواهند دانست: به دنیا بیش مانی بیش دانی!
اما آنچه امروز میتواند مفید فایده باشد، این دستاورد است که نه «زمان پایان دروغ» بلکه «مسیر مردمی برخورد با دروغ»، مشخص کننده پروسه‌ی نابسته و تکاملی انسان و در عین حال موجب امیدواری توده هاست - و البته

تذکر ۱: طرح «لایحه جرم سیاسی» که در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسیده بود توسط شورای نگهبان با ایراد ۴۷ مورد آشکال قانونی و شرعی رد شد. شورای نگهبان این طرح را خلاف شرع و مغایر با اصول قانون اساسی، عنوان کرد.

همچنین در مورد حضور هیأت منصفه گفته شده است که حکم نهائی را قاضی باید صادر کند. علاوه بر آن، علنی بودن دادگاهها به دلیل سلب صلاحیت ازدادگاه ویژه روحانیت، مورد تأیید شورای نگهبان واقع نشد. (۱۵ تیر ۱۳۸۰)
احمد جنتی دبیر شورای نگهبان همزمان با رد طرح مذکور اظهار کرد: «اساساً موجودیت مجلس وابسته به وجود شورای نگهبان است و مجلس بدون شورای نگهبان، اعتبار قانونی ندارد.»



انتظار و باز هم انتظار، امید و باز هم امید، دانش و باز هم دانش برای تحقق این امیدها ضرور است و حال که دیوانگان بر اریکه ی قدرتند، صورت مسئله اینست که چه باید کرد یا بگوئیم چه نباید کرد؟ پس انسان تا آن زمان دور و دراز - و شاید تا همیشه ی زندگانی ازل تا ابدش؟! - در کار زندگی، با دغلی ها و در سخنوری، با انواع بیشماری از دروغ و غرض ورزی ها گریبانگیر خواهد بود. بنابراین تا چنین است، بایستی بردبار بود و خسته نشد. چه در راه، و چه در تنگراه، هم ما در کار مدام و ایراد بی وقفه ی ما به ناهماهنگی ها و نادرستی هاست. راه دور نرویم و از نقل بالا خلاصه ای آوریم:

اگر بی غرغوشی، صادقی و اگر راستگویی، پس مردم دوستی! پس نگذاریم امیدبهروزی از خانه دل ها رخت بریندد! آموزگار جوان چهل و پنج سال پیش که امروز مدیر «کاوه»ی ماست در کتاب آموزنده اش - «یادداشتهای یک معلم»^(۱) - از این هماهنگی و ناهماهنگی ها نمونه های دست اول فراوانی را ارائه می دهد. امروز ما از یک طرف پژواک موزون اندیشه های او و هم فکراتش را می شنویم که از لابلای انبوه تبلیغات پر سر و صدا و دروغین رسانه های انحصاری شده ی جهانی به گوش میرسد و از طرف دیگر می بینیم که تداوم اسف بار این همه ناهماهنگی ها و ناهنجاری های اجتماعی، مردم جهان را رنج میدهد و این پرسش در جان و جهان ما می پیچد: چاره چیست؟ آیا در مقوله ها و نمونه های زشت و پیچیده ی تاریخی، سیاسی، اجتماعی به سادگی چرخاندن مکانیکی یک دکمه و سویچ و قطع و وصل جریان برق چراغ، میتوان با حذف «ناراست گویان نادوست مردم»، «راستگویان دوست مردم» ساخت؟ این نفی شفاهی و یا کتبی ساده ی هر سخن، این «فلیپ-فلوپ FLIP / FLOP» یعنی این سویچ و تلنگر الکترونی - کامپیوتری همه جاگیر امروزی در کار کدامین ساختارند؟ و آیا «منفی بوده ها» و یا «منفی شده ها»، دغل ها و دروغ هاینده که رو به رشد دارند یا اینکه در حال زوال اند؟

امروز بیش از هر وقت پاسخ به این پرسش برای جامعه ی بشری امری حیاتی شده است و شگفت آور نیست که می بینیم ضرورت طرح چاره جوئی ها و تدوین راهبردهای نوین در همه جا انسانها را بیشتر و بیشتر به بازخوانی اندیشه ها، بازکاوی تجربه ها، بازسازی الگوها و مدل های مردمی کشانده است و خوشبختانه امروز ایران ما و عرصه های رسانه ای و اجتماعی آن، دور از صحنه ی جهانی ماجرا نیست.

با چشم اندازی بر پژوهش ها و کوشش ها در این جا سعی ما بیشتر متوجه به بحث فشرده ایست تنها درباره ی برخی از لایه های دروغ که جنبه ی «فرسایش دروغینه ای» آن بویژه بر اساس ارتباط و «همزمانی انباشت دروغ و پول جهانی» با حادثه آفرینی های مرگبار عنوان این جستار است.

۲- آیا «سپیرنتیک» آمریکائی است؟

در سال های ۶۰ میلادی یکی از موارد «کشمکش های علمی غرب و شرق» بر سر «تعلق و تملک» علم سپرننتیک بود. در محافل علمی جهان، آمریکا غرب را و شوروی سابق، شرق را - و البته نه فقط در این مورد بخصوص - معتقد کرده بودند که این دانش، ثمره ی است از سیستم سیاسی و متعلق به «مدعی» آن و درعین حال آورنده ی پیشرفت و رفاه اجتماعی برای همه! آوردن این مثال در ارتباط با موضوع مورد بحث ما از این لحاظ ضرورت دارد که کشور آلمان - در آنوقت ها آلمان غربی - بر خوردگاه و از بسیاری جهات آزمایشگاه پر جنب و جوشی بود برای قدرت نمائی و رقابتگری های بین شرق و غرب. دامنه ی این «رقابت» بسیار وسیع بود، بعنوان مثال در سالهای پنجاه میلادی (سی شمس) دانشجویان مهندسی آلمان غربی در مقابل هر مقوله ی فیزیکی - فنی اغلب دو نام یا دو

ردیف از نام‌ها را برای بانیان یا مخترعان می‌شناختند. کتبی که از «جمهوری دموکراتیک آلمان» (شرقی) بودند نام‌آور از افتخارات علمی شوروی سابق بودند و منابع «جمهوری فدرال آلمان» (غربی) اکثراً نام‌های اروپائی - آمریکائی را ذکر می‌کردند که بسیاری از آنها برای ما ایرانیان از شیمی و فیزیک دبیرستان در ایران خودمان نیز، آشنا و مانوس بودند. حتی پدر بمب اتم از منبع شرق «زاخاروف» - همان زاخاروف که بعداً غربی‌شد! - و در غرب «اوپن هایمر» بود اکنون، یعنی در سال ۲۰۰۲ میلادی می‌دانیم که چنین نبوده است و نه آن‌ونه این درست نیست! سیرتیک که به آن «علم اصلاح انحراف» نیز می‌توان گفت و دامنه‌ی وسیع کاربرد آن به بحث ما در باره‌ی «مسیر پر فرسایش دروغ» مربوط می‌شود، در شرق سابق «پدر بزرگی» داشت از شوروی، به نام پولتایو I. A. POLETAJEV^(۲) و «پدری» در آلمان شرقی، به نام کلاوس Georg KLAUS^(۳). کلاوس که کاربرد بیشتر فنی پولتایو را به عرصه‌های زبان و فلسفه و باورهای اجتماعی کشانید، از شهرت جهانگیر رقیب آمریکائی - غربی و «بانی و نامگذار مدعی سیرتیک» (۱۹۴۸ م.) یعنی وینر Norbert WIENER^(۴)، باکی نداشت و حتا نوشت که افلاطون یونانی به آن «هنر حکومت و هدایت» می‌گفته است و بعداً فیزیکدان فرانسوی، امپراز آن - در ارتباط با قابلیت هدایتی فلزات برای جریان برق؟ - در سال ۱۸۳۴ م. نیز نامبرده است و از این قبیل بسیار گفتنی‌های دیگر (۳، صفحه ۴۳ و غیره).

ولی امروز، پسال ۲۰۰۲ م. می‌دانیم که چنان نبود و چنین نیز نیست. زیرا که این علم نیز چون هر بخشی از دانش عمومی و معقول انسانی هم ریشه‌های دیرینه دارد و هم قابلیت بهره‌مندی و توسعه‌پذیری از کار و تفکر خلاق همگانی، ولی در عین حال وسیله‌ای بوده و هست در دست قدرت و سودجویی. نام‌های مذکور و بسیاری دگر به انسان‌های دانشمند و استعدادهای ارزشمندی تعلق دارند که اولویت بارآوری کارشان در سالهای مرگبار جنگ‌های گرم و سرد قرن پیشین، با بودجه‌های کلان برای نظامیگری بود که دامنه آن به تجارت اسلحه و تشدید سودجویی‌های جهانی امروزمین کشانده شده است. در صحنه‌ی دخالتگری سیاسی و «تجاوز» تشکیلاتی به عرصه‌ی دانش بشری، توسعه‌ی سیرتیک، نیم قرن است که از میانبرهای علمی و شعبات تخصصی عدیده‌ای گذشته است و از علم فنی و ناب تنظیم دستگاهی (و موارد کاربرد و راهکارهایی چون برخورد دادن موشک به هواپیما: اشتغال اصلی نوربرت وینر در آمریکای طی سالهای جنگ دوم!) به فلسفه و «تکنیک انفورماسیون» با بخش‌های «خبر و اطلاع‌رسانی، سخنوری و تبلیغ» و بالاخره به تکنیک کامپیوتری امروز و اینترنت جهانی رسیده است (از جمله نرم‌افزارهایی چون فازی لوژیک و بیو کامپیوتری).

امروز سیرتیک که از تاریکخانه‌های دروغ محض تملک و تعلق و اولیگارش‌ها می‌آید، هنوز در راه دروغینه است. این درخت تنومند شعور و سخن در میانه راه انسانیش هنوز تشنه‌ی آب زلال واقعیات زمین و زمانه است و با وجود ریشه‌های کهن و انبوه‌اش برای مردم با کار و بیکار جهان و زندگی پر رنج آنها به بار ننشسته است.

۳- دروغ در ارتباط با مشروطیت تکاملی سیرتیک

شخصی، متولد در شهرک «دروغینه» می‌گوید: «همه‌ی دروغینه‌ای‌ها دروغ‌گویند».

شونده با این پیام چه تواند کرد؟ اگر باور کند، پس باید که پیام آور راستگو باشد! ولی مگر او که خود از دروغینه است، می‌تواند دروغ‌گو نباشد؟

شونده‌ای که خویشتن را به دام این «دور شیطانی» اندازد، تا ابد گرفتار است! ولی این شونده است که نیز می

تواند راه دروغ را کوتاه سازد یا اینکه در جاذبه‌ی سحرانگیز یا فریبنده‌ی آن اسیر نگردد. به دو مثال اکتوتل و مربوط به قبل و بعد از روز کذائی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ دقت کنیم:

الف، (قبل از ۱۱ سپتامبر - اولفکوتته Udo ULFKOTTE^(۵)) که خود ژورنالیست است در کتاب «ژورنالیست‌ها اینطور دروغ می‌گویند» در ۴۱۴ صفحه از دروغ و دغل، مانیپولاسیون و فجایع ژورنالیستی مدرن با تفصیل و تفسیر بسیار سخن می‌گوید.

چه کنیم؟ حرفش را باور نکنیم، زیرا که خود او ژورنالیست است (و از «دروغینه» می‌آید)؟!

ب، (بعد از ۱۱ سپتامبر) - همین ژورنالیست کتاب جدیدش را، که به آن عنوان «پامبران ترور» داده است، به «آهنای تقدیم می‌کند که مجبور به تحمل رنج اند، زیرا که متعصبین مذهبی آیه‌ی نفرت به نامسلمانان را می‌خوانند». (۶)!!

او اطلاع می‌دهد و ما کتاب هایش را می‌خریم و می‌خوانیم. بازتاب ما کدام است تا با آن «حلقه‌ی سیرنیتیکی این اطلاع‌رسانی» بسته شود و انرژی اجتماعی عمل و عکس‌العمل بکار افتد؟ این دو کتاب شایسته‌اند که نمادین باشند برای بافت سیرنیتیکی در تکنیک و صنعت رسانه‌ی دنیای امروز!

پیام اصلی و مفید کتاب الف در سرآغاز ۴۱۴ صفحه‌اش و پیش از شروع به شرح دادن واقعیاتی از دروغ‌های پرفند ژورنالیستی، با نقل قول زیرین آورده شده است:

«امروزه آنچه را که شما در مغزها می‌باید، دیگر اغلب رئالیته نیست بلکه واقعیتی است که در رسانه‌ها و توسط رسانه‌ها ساخته شده است» (۵)، طلپعه‌ی کتاب به نقل از خانم پروفیسور الیزابت نوله - نوی مان که بانی انستیتوی معروف آمارگیری است و در سیاست، موضع او نزدیک به جناح محافظه‌کار در آلمان قرار دارد).

این «ساخته و پرداخته» بودن محتوای مغزهای امروزین که خانم پروفیسور الیزابت نوله - نوی مان (Prof. Dr. Elisabeth NOELLE- NEUMANN، مبلغ ورزیده و دانشمند آمار اجتماعی و انتخاباتی از آن برآستی سخن می‌گوید درست همانست که از تکامل سیرنیتیک پولاتیو، کلاوس و به ویژه توربرت وینر، امروز حاصل شده است و به آن عمدتاً نام با مسمای کنستروکتیویسم KONSTRUKTIVISM (ساختارگری) را داده‌اند. اما دقت کنیم: پُلّی که ژورنالیست و نویسنده‌ی آلمانی دو کتاب الف و ب بر روی خرابه‌های ۱۱ سپتامبر می‌زند، هر چند که بافت و ساروج دروغینه و نولیرالیستی دارد، رو به بن بست معرفتی ندارد! زیرا که مصالح اصلی این گونه «ساختارهای رسانه‌ای» واقعی‌اند. در دروغ واقعیت نیز هست و چه بسا واقعیت‌ها! مادام که سخنور، نویسنده و یا آن «انباشت» توانائی‌ها که مسلط است و بر کرسی نشسته، مخاطب فعال و آگاه را مقابل خود دارد و حلقه‌ی داد و ستد سخن و برداشت‌ها در کار است امکان تعویض نقش وجود دارد، از فعلیت یکطرفه و حرکت به سوی حیطه‌ی انتزاعات محض و مطلق‌گرایی می‌کاهد یا حتا آنرا خنثی می‌کند. حق سخنوری که از حقوق مهم ضرور بشر است نباید در انحصار صاحبان تکنیک و دستگاه‌های کلان تبلیغاتی و پولی بماند، بلکه باید در مسیر وحدت معرفتی قرار گیرد که بشر امروز به طور فزاینده‌ای در راه آن است.

از آنجا که دروغ برای شنونده است، سرنوشت دروغ منوط به بازتاب اوست و دیگر در اختیار خود دروغگو نیست. پس این شنونده است که با علاقه‌اش یا عدم توجه‌اش و در هر صورت با آگاهی و ارتباطات اجتماعی‌اش و حاصل جمع اعتمادش، تعیین‌کننده‌ی اصلی در اثر بخشی گفتمان‌ها و تبادل هاست. حصول اعتماد، کاری

است مردمی و نه آکادمیک، شنا کردن در آب و با ماهیان است و نه کتاب خواندن. دروغ بی پذیرش و خالی از پژوهش نیست، راست نیز نیست، بلکه تنها صوت است، ارتعاشات فیزیکی تارهای حنجره است. در این سطح، انرژی لازم مشخص، نازل و در حداقل است. ولی دروغی که درخشان است و پر سر و صداست، آری حتی شفاف است لذا مشتری فراوان می یابد با سبیرنتیک و تلفات انرژی اجتماعی و فرسایشی آن (آنتروپی) موضوع و کار اصلی رسانه ای می گردد.

فرسایش دروغ در جولانگاه اجتماع، تعیین کننده ی عمر آنست. البته در اینجا ضرور نیست که ما با تجرید معمول در ریاضیات و فیزیک تئوریک به فورمول و منحنی اُفت اثربخشی دروغ روی آوریم. از موارد کاربرد سبیرنتیک در علم سیستم ها (Systemtheorie) می توانیم بگوئیم که:

- هر چه دروغ بزرگتر، فرسایش آن بیشتر،
- هر چه سبیرنتیک رسانه ای و «ساختار کاری»های مدرن دستگاه اُلیگارش نئولیبراستی بیشتر، عمر دروغ بیشتر و
- هر چه آگاهی و دخالت مردم در امر دروغ بیشتر و انرژی اجتماعی بیشتر، فرسایش دروغ بیشتر و عمر دروغ کمتر است.

تنها و به اندازه ی کافی از سه اصل بالا روشن است که ارتباط دروغ با آنچه را که در زندگی تکنیکی شده می گذرد، سبیرنتیک و مشتقات آن را مشروط می کند. این مشتقات و رشته های جدید، امروز توسط «فرزندان» فراوان پولتایو، کلاوس و وینر تحت شرایط جهانی شده ی ویژه ای قرار گرفته اند و هنوز با وجود فضای حاکم و مکانیسم نظامی و امپریال آمریکائی، عمدتاً به سوی روند عمومی ارتقای شعور و معرفت شناختی (اپیستمیک Epistemologie) در تکامل اند. از اینان برخی را بر می شماریم:

فیزیک کوانتی، آنتروپی و خلاء - شناختی سماوی، عصب و مغز-شناختی، ژنتیک و منطق بیولوژیکی، آنتروپولوژی و آنیماسیون (تکنولوژی های جان بخشی به آثار هنری در فیلم، اینترنت و نیز فازی لوژیک) و متأسفانه کاربردهای جنگی و جاسوسی، تعقیب و مراقبت، حادثه و تنش آفرینی، سخن چینی و دروغ بافی ساختارگرانه و رسانه ای کشوری و جهانی (مصاحبه های ساختگی و سفارشی).

۴- با دروغ بزرگ نئولیبرالیستی آمریکا چه نباید کرد؟

- آنرا نباید پذیرفت، زیرا که ادعای آمریکا - از دهان بوش پسر (و نیز کلینتون!) - با ادعای «رهبری جهان» تمامیت و جهان طلبانه، حاکمانه و زیر شعار «زنده باد امپریالیسم!» است.

- آنرا نباید باور کرد، زیرا که سرمایه داری و بزرگ آمریکائی و نئولیبرالیستی آن به سود اقلیت و ریشه ی اصلی فقر و سرگردانی ملل، ترس و فلاکت، زجر و ویرانی برای اکثریت مردم جهان است و زیر شعار «زنده باد گذشته!» با تقویت ارتجاع، جنگ را و تجارت جهانی را جای گزین همزیستی و شرافت می کند.

- آنرا نباید سرسری گرفت، زیرا که آمریکا راه دیسکورس و گفتمان هم مرتبه را مسدود ساخته است، پس دروغ بزرگ او برای او - برعکس ما! - دروغ نیست! او در حالت «شنوائی» نیست، دیالوگ نمی خواهد: کارش مونولوگ زور است، «شاهنشاهی آمریکائی بزرگ ارتش داران است».

- آنرا نباید تحمل کرد، زیرا که ادعای سرمایه داری آمریکا در «رهبر» بودن و تبحر در هنر هدایت کردن (سبیرنتیک) و صنعت آن (ساختارگری رسانه ای) از تبحر محض می آید و دروغ بزرگ است.

- آنرا نباید بی ارتباط دانست، زیرا که آمریکا از پیروزی بر آلیگارش‌ی - عمدتاً غیر سوسیالیستی شوروی سابق - و از سر مستی تصاحب معادن طلا، اورانیوم، فلزات نادر، گاز و نفت مدهوش است و با وقاحت بین المللی راه هذیان گوئی است که می‌رود.

- آنرا نباید بی بازتاب و مقاومت گذارد، زیرا که قدرت و انرژی پر دوام در وحدت بین فرهنگ‌ها و در اختلاف خلاق سلیقه میان آنهاست و زیرا که در این تلاش سرنوشت ساز و برخورد با این تهی مغزان انگشت شمار و حریصان مافیائی سهام گاز و نفت، پیروزی با شعور مداوم مردمان آگاه و برکت و قدرت جوانان و تازه نفسان در گفتمان صادقانه و در پیوستگی و خستگی ناپذیری دروغ زدائی تاریخی خواهد بود.

پانویسی‌ها:

۱- محمد عاصمی: «پادداشتهای یک معلم» - ۱۳۳۵ (تهران و ۱۳۷۷ (جمهوری فدرال آلمان)

۲- ای. آ. پولتایو «سیرنیتیک» - برلین شرقی ۱۹۶۳ (جمهوری دموکراتیک آلمان) I. A. POLETAJEV: „Kybernetik“ - VEB / Berlin 1963 (DDR)

۳- گئورگ کلاوس: «سیرنیتیک از دیدگاه فلسفی» - برلین شرقی ۱۹۶۵ (جمهوری دموکراتیک آلمان) Georg KLAUS: „Kybernetik in philosophischer Sicht“ - Dietz Verlag Berlin 1965 (DDR)

۴- نوربرت وینر: «سیرنیتیک - تنظیم و انتقال خبر در موجودات زنده و در ماشین» - ۱۹۶۳ (جمهوری فدرال آلمان) Norbert WIENER: „Kybernetik - Regelung und Nachrichtenübertragung im Lebewesen und in der Maschine“ - ECON-Verlag, Düsseldorf & Wien 1963

۵- اودو اولفکوتته: «ژورنالیست‌ها اینطور دروغ می‌گویند» - مونیخ ۲۰۰۱ „So lügen Journalisten“ - Bertelsmann, München, 2001

۶- اودو اولفکوتته: «پیامبران ترور» - مونیخ، دسامبر ۲۰۰۱ (!) - Udo ULFKOTTE: „Propheten des Terrors“ - Goldmann, München, Dez. 2001

شیرین رضویان

آلم

کدام دست پلیدی
باطوم چهل بر سر او می‌کوبد؟
شکسته باد
ای سیاه دلان
کور سیرتان
شکسته باد
بازوی دانش ستیزتان.

هر دم که می‌رود
روح لبالب از جریحه است
که آموزگار مرا
به جرم این که نان می‌خواهد
مجروح می‌کنند.

آن چشم‌های صبور
آن دست‌های رهنما
آن سینه‌ی گشاده به مهر
که الف را
به من آموخت
تا راست قامت باشم
و لام را
تا زیر لوای عشق بمانم
و میم را
تا مشق دانش کنم
امروز
در آلم است.
آن مهربان کویری
که به من گفت
جانم را چگونه بگویم
و چسان جوانه برارم.
برویم.

ایرج هاشمی زاده

زمانی که « دیو » بیرون رفت و « فرشته » از راه رسید و توده ی نادان در پشت روشنفکران و احزاب نادان و ناتوان تر دست در دست خلخالی و عسگراولادی ها به پیشواز امام شتافتند و زنان روسری به سر کردند و مردان کراوات های خود را در صندوق خانه مخفی کردند و قرار شد که نفت و برق مجانی به خانه ها سرازیر شود و کیوتر آزادی بهمراه امام از تبعید به خانه بازگردد ، من در تهران بودم ، مات و مبهوت احساس میکردم که در دیوانه خانه ای هستم که ساکنین آن هریک نقش ناپلئون و چه گوارا و لنین و مصدق را بازی می کنند . در محافل شب نشینی ها وقتی توضیح المسائل امام را میخواندم ، همه بخصوص زنان مرا به مسخره میگرفتند ، توضیح میدادند که این مسائل را امام عزیز در جوانی نوشته است ، رفیق توده ای دو آتشه ام امام را گاندی میخواند - بعد ها به زندان رفت و ساختمانی که از برکت بساز و بفروشی دوران پهلوی صاحب شده بود ، به حزب طراز نوین کرایه داد ، مقرر فرمائدهی پدر کیا (نوری) شد و بعد انجمن قران بالا کشید !! - چریکی از لنین کمک میگرفت و از قیام توده ها و شکست امپریالیسم سخن میراند . مائونیستی برجیدن ارتش و سازمان اطلاعات را در فردای ایران پیش بینی میکرد ، پدرم که در مکتب کسروی بزرگ شده بود و با شاه میانه ای نداشت گیلان عرق قوچانش را بالا میبرد و تقلا میکرد به من حالی کند که اینها « آخوند » نیستند . اولین بار بود که به پدرم پرخاش کردم و با خشونت برویش داد زدم که پدر ، یا پیر شده ای و خرفت و یا در مکتب احمد آقا خواب بودی .

پدر سه سال پیش سر بر زمین گذارد ، اواخر عمر حق را به من میداد ، کاش تحمل میکردم و در مقابلش سکوت میکردم .

سه ماه بعد از انقلاب ، ایران را ترک گفتم ، من بی اغراق شاید اولین روشنفکری بودم که ایران را ترک کردم ، فرار مغزها داشت شکل میگرفت ، باقر مومنی من و امثال مرا در مقاله ای در آیندگان - یا کیهان - به مسخره گرفت و نوشت « اینها روشنفکرانی هستند که از بی تربیتی پاسبان سرچهارراه ناراحتند » .

بزبان ساده ، یک مشت ژینگولوی تی تیش مامانی ! همین ! مابقی داستان را خودتان بهتر از من میدانید . فرار مغزها شروع شد ، فراری که در تاریخ معاصر ما بی سابقه است ، گروه گروه استاد و مهندس و پژوهشگر و کارشناس و حقوق دان و شاعر و نویسنده ، زن و مرد و بچه .

آخرین نمونه اش را همین یک هفته پیش در وین دیدم ، جوانی رشید ، خوش چهره ، سن و سالی حدود ۲۴ ، یا کمیوتر چنان بازی میکرد که من با تخمه کدوی توی جیبم بازی میکنم ، آمده وین تا ویزای امریکا بگیرد و به ینگه دنیا پناه ببرد ، کنارش ایستاده ، مات و مبهوت بودم که این سرمایه عظیم به کجا میرود ؟

بگذریم .

اما آیا در این سالهایی که در غربت زندگی میکنید برایتان این سؤال پیش نیامده است که تعداد مهاجرین ایرانی در غرب چه رقمی است ؟ و آیا فکر نمی کنید ما مهاجرین ایرانی با اینهمه روزنامه و نشریه و کانون های فرهنگی و اپوزیسیون فعال (!) آرایه یکسری آمار دقیق را به خودمان مقروضیم ؟ بی شک صدها بار در محافل دوستانه این سؤال پیش آمده و بی شک تا بحال صدها بار شنیده اید که در لوس آنجلس چیزی حدود ۲ میلیون و در خارج از کشور چیزی حدود ۴ و ۵ میلیون ایرانی زندگی می کنند . اما این نیز چون همان داستان حسن و حسین است !!

در اتریش و به یقین در تمامی کشورهای اروپایی هر ده سال یکبار سرشماری عمومی برگزار میشود ، امسال نیز - در سال ۲۰۰۱- این سرشماری در سطح کشور بعمل آمد .

ده سال پیش - ۱۹۹۱ میلادی - من یا تماس با اداره سرشماری اتریش ، آمار دقیق ایرانیان مقیم اتریش را بدست آوردم که در مجله کلک در تهران منتشر شد .

برطبق آمار سال ۱۹۹۱ میلادی در آن زمان تعداد مردان ۳۳۴۰ و زنان ۲۳۴۷ نفر و در جمع ۵۶۸۷ ایرانی با تابعیت دولت ایران در اتریش زندگی میکردند ، تعداد ایرانیان که از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۱ تابعیت دولت اتریش را قبول کرده بودند ۳۰۵۶ نفر بود . بنابراین ما در سال ۱۹۹۱ در جمع با ۸۷۴۳ ایرانی با تابعیت ایران و اتریش روبرو بودیم .

جدول زیر تعداد ایرانیانی که از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۱ تابعیت دولت اتریش را قبول کرده اند نشان میدهد :

1981	1982	1983	1984	1985	1986	1987	1988	1989	1990	1991	
225	261	333	256	259	235	217	258	218	348	416	3056

امسال نیز پس از ده سال اداره سرشماری اتریش آمار ایرانیان مقیم را در اختیارم گذارد :

برطبق این آمار رسمی ۶۴۸۰ نفر ایرانی با تابعیت دولت ایران در اتریش زندگی میکنند تعداد ایرانیانی که از سال ۱۹۹۱ تا سال ۲۰۰۰ میلادی تابعیت اتریش را قبول کرده اند به این ترتیب است :

1991	1992	1993	1994	1995	1996	1997	1998	1999	2000	
416	371	320	359	531	301	352	424	498	481	4053

پس ما بین سال های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰ با ۳۰۵۶ ایرانی و بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ با ۴۰۵۳ ایرانی روبرو هستیم که در ۲۰ سال گذشته - در جمع ۷۱۰۹ ایرانی - به تابعیت دولت اتریش در آمده اند ، اگر آخرین رقم ۶۴۸۰ ایرانی با تابعیت دولت ایران را به آن اضافه کنیم ، تعداد رسمی ایرانیان مقیم اتریش در پایان سال ۲۰۰۱ میلادی رقمی برابر با ۱۳۵۸۹ نفر می باشد . این آمار نشان میدهد که در ده ساله اخیر ۴۸۴۶ ایرانی کشور را ترک و به جمع ما پیوسته اند !

اشاره دارد به جایگزینی ایرانیان در بین خارجیان و اقلیت های خارجی مقیم اتریش که در رده چهاردهم قرار گرفته اند ، نکته دوم آنکه جدول کامل ایرانیان مقیم در تقسیم بندی برپایه های سن ، ارقام ازدواج و طلاق ، زنان و مردان و کودکان هنوز برآیند نشده و در اواسط سال ۲۰۰۲ در دسترس قرار خواهد گرفت .

در شماره آینده کاوه آمار رسمی ایرانیان مقیم سایر کشورهای اروپایی را در اختیارتان میگذارم . پس تا شماره آینده منتظر بنشینید و کاوه را بخرید و بخوانید !!!

لوموند و ما

نزدیک به یک سال است که وزارت فرهنگ و ارشاد نشریه ای بنام « کتاب هفته » منتشر میکند ، مدیر مسئول آن آقای احمد مسجد جامعی ، وزیر وزارت خانه مربوطه است . نشریه ای است ویژه کتاب و نشر و باید منصفانه گفت که نشریه زیاد بدی هم نیست ، در کشورما زمانی که مشروطیت به حجله رفت و صاحب فرزندان بنام روزنامه شد ، بخاطر عدم رعایت «بهداشت مرگ و میر در میان اطفال این خانواده نعش ها بر زمین گذارد ، هیچ نوزادی در این خانواده به سن قانونی و بلوغ نرسید ، همه بدون استثنا فقط چند سالی عمر کردند ، یا از بام خانه وسط کوچه پهن شدند و یا ویروسی به جانشان افتد و جان باختند ، فقط دو روزنامه داشتیم که وقتی پای به بلوغ گذاردند اخته شدند و به رتق و فتق امور درون حرمسرای باند شریعتمداری و شرکا پرداختند !!

در ۱۷ دسامبر ۱۹۹۴ ، روزنامه لوموند که معرف حضورتان است ، ۵۰ ساله شد ، جشن بزرگی بود ، کمتر نشریه ای جدی این واقعه مهم را بهانه قرار نداد و هم پای لوموند به استقبال این سالگرد نرفت و از راه و روش لوموند یاد نکرد

یکی از این نشریات ، هفته نامه وزین آلمانی Die Zeit بود که در منش و اخلاق ژورنالیستی چیزی کمتر از لوموند ندارد . این مقاله چنان مرا بخود مجذوب کرد که سطر به سطر آنرا ترجمه کردم و برای آشنایی همکاران جوانم در ایران در مجله ای در تهران منتشر کردم . اجازه بدهید به چند نکته در این ترجمه اشاره ای بکنم و بعد بسراغ « کتاب هفته » بروم .

« هرروز صبح ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه ۱۵۰ ساعت در پاریس به صدا در می آید و ۱۵۰ ژورنالیست را از خواب شیرین بیدار می کند ، ساعتی بعد ۱۵۰ ژورنالیست در سپیده دم صبح پاریس بسوی گاراژ سابق پژو ، در نزدیکی راه آهن مون پاراناس در حرکتند تا در مکانی که سابق پژو تعمیر می شد روزنامه عصر پاریس یا بهتر بگویم روزنامه جهان

«لوموند» را منتشر کنند، سرساعت ۷ کمپیوترها روشن می شوند، گزارشات و تفسیر خبرنگاران خارج از فرانسه روی دستگاه فاکس شروع به حرکت می کنند، ژورنالیست ها هریک پشت میز مشغول گلنجا با نوشته خویشند، ساعت ۷ و نیم مسئولین هر بخش خبرنگاران بخش خودرا فرا می خوانند، مقالات خوانده میشود و کمتر اتفاق می افتد که مسئول بخشی با گزارش یا مقاله خبرنگاری مخالفت کند، چه در لوموند هرکس استاد فن خویش است و تخصصی از پائین به بالا شروع میشود، این مسئله را «بالائی ها» بخوبی میدانند.

در لوموند هرکس استاد فن خویش است، ژورنالیستی که ۳۰ سال با سیاست دفاعی فرانسه و یا افریقای جنوبی و یا سوسیال دموکرات های فرانسه سروکار دارد می داند که از چه سخن می گوید، در لوموند از این گونه ژورنالیست ها فراوان است، کم اتفاق نمی افتد که وزاری تازه به مسند رسیده و حتی مسئولین بخش ها و سردبیران از راهنمایی های ژورنالیست های لوموند بهره نجویند.

سرساعت ۷ و ۴۵ دقیقه مسئولین بخش ها گره کراوات خویش را مرتب می کنند، دفتر و یادداشت خودرا در دست می گیرند و عازم دفتر صاحب امتیاز می شوند: کنفرانسی صبح، ایستاده!..... ژنرال دوگل در تاسیس لوموند دخالت داشت. در زمان اشغال فرانسه وسیله ارتش فاشیسم هیتلری، دوگل برای رقابت با روزنامه Le Temps که با اشغال کنندگان سازش کرده بود به پروفیسور حقوق H. B. Mery پیشنهاد تاسیس لوموند را داد، از همان شماره اول «مری» نشان داد که بلندگوی ژنرال دوگل نمی باشد. سرمقاله های او مترسناج ژورنالیستی و سیاسی فرانسه بود: دقیق، روشن و صریح..... پرنسیپ های او هنوز ساختمان لوموند را ترک نکرده است:

فاکت ها مقدسند، عقاید آزادند. اخلاق و پول باهم سازش ندارند.
او شیفته بیان روشن و صیقلی شده بود و از مقاله و نوشته های رمانتیک و شاعرانه تنفر داشت.....»

حال برویم بسراغ «کتاب هفته» هفته نامه وزارت فرهنگ و ارشاد. در شماره ۳۸، شنبه ۱۵ دی ۱۳۸۰ مصاحبه ای است مفصل با یک کاریکاتوریست جوان ایرانی بنام علی دیواندری.

علی دیواندری متولد سال ۱۳۳۶ در سبزوار است، ۴۴ ساله است و در چند سال اخیر در مسابقات بین المللی کاریکاتور، اینجا و آنجا جوایزی، لوح تقدیری، مدال و دیپلم افتخاری دریافت کرده است. هنوز اما از دیوار بلند و بزرگی که در جلوی در مسابقات بین المللی سر به آسمان کشیده شده نگذشته و جایزه بزرگ را دریافت نکرده است. مهم نیست، چه دیدی، شاید روزی هم از این دیوار بالا رفت.

اینجا بحث من ، بررسی کیفیت هنری این هنرمند نیست ، بحث من شیوه روزنامه نگاری در وطن بلا دیده من است .

ژورنالیست ما ، آقای بنام « سایر محمدی » قبل از شروع مصاحبه ، در توضیحی درباره انگیزه مصاحبه اش با علی دیواندری می نویسد ، خوب دقت کنید !

« علی دیواندری کاریگاتورست فعالی است که دهها جایزه بین المللی را نصیب ایران (نصیب خودش نه . نصیب ایران !) کرده است - اما ، و جوهر کلام در اینجا است ! - اما من تا روز قبل از مصاحبه با نامش آشنا نبودم »!!!!

و بعد برای اینکه از خودش رفع تکلیف کند اضافه می کند « **دیواندری در مجامع هنری جهان شناخته شده تر از محافل داخلی است** »

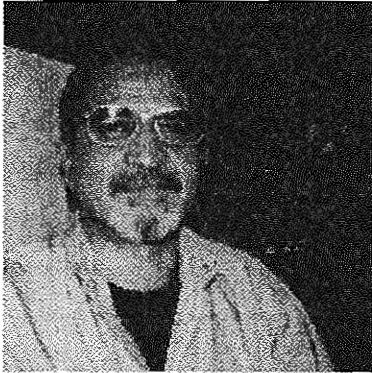
بعد ژورنالیست ما مصاحبه اش را شروع می کند ، این مصاحبه در دو صفحه مفصل است سئوالات را باید بخوانید تا به عمق فاجعه روزنامه نگاری در دنیای سوم پی ببرید ، در این مصاحبه نگاه به هنر کاریگاتور ، پیام کاریگاتور و به نقد کشیدن قلم و خطوط علی دیواندری در کار نیست ، روزنامه نگار ما هر چه دل تنگش خواسته بر زبان آورده ، به چند نمونه از سئوالات نگاه کنید تا ببینید که ژورنالیست های ما چیزی کمتر از همکاران لوموند خود ندارند !

به نظر شما امروزه مهمترین نیاز کاریگاتورست ها چه می تواند باشد ؟ یا آقای دیواندری ، برای تبدیل شدن به یک کاریگاتورست موفق ، فکر می کنید چقدر لازم است که یک کاریگاتورست ادبیات کلاسیک و معاصر را بخواند ؟ و یا شما فکر می کنید حق و حقوق کاریگاتورست ها و طراحان و عکاسان در کجا تضييع شده است ؟ آیا این وضعیت از پایمال شدن حقوق مادی شروع نشده است ؟ کافی است و یا باز هم سئوالات حرفه ای این ژورنالیست دنیای سومی را ادامه بدهم ؟ فکر می کنم کافی است .



※ حقیقت در آغاز با ریشخند روبرو می شود ، سپس با مخالفت برخورد می کند و در پایان واقعیتی آشکار اعلام می شود .

گفتگو با «جانان»!



ناصر زراعی

● «ناصر زراعی»، از ناقدان «جوان» هنری، در سالهای پیش از انقلاب است، که حالا البته، چون من و ما از مرز جوانی گذشته، ولی نه تنها دست از کار نقد و ارزیابی برنداشته که به دو هنر دیگر نیز آراسته شده است: قصه نویسی و فیلمسازی. زراعی در دانشکده هنرهای دراماتیک درس خوانده، در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان درس داده و فیلمهای مستند ساخته، و - به قول اسلامی نویسان - «در همین رابطه» با عباس کیارستمی در ساختن چند فیلم همکاری کرده، در حاشیه کانون نویسندگان، دست در دست هوشنگ گلشیری گذاشته

و جلسه معروف به «پنجشنبه ها» را برای قصه نویس ها برقرار ساخته، با همه این حرفها، ولی دیرتر از من و ما، عطای جمهوری اسلامی را به لقایش بخشیده و کارگاه ذهن و اندیشه خود را به «سوئد» آورده است، بدون آن که راه رفت و بازگشت را به روی خود بسته باشد. بزرگ ترین ثمره این رفت و برگشت ها فیلم های ویدئویی «تک نگارانه» ای است که از چهره های برجسته هنر و فرهنگ ایران فراهم آورده است، از جمله از دو «سیمین» گرانقدر: بهبهانی و دانشور، نصرت کریمی، فریدون مشیری، هوشنگ گلشیری، نصرت رحمانی، دلکش ... و یک تک نگاری نیز از «جلیل بزرگمهر»، دلاور مرد مدافع «مصدق» - در بیدادگاه نظامی ...

کارزراعی و ثمرات رفت و برگشتش به اینجا ختم نمی شود. او قصه های برنومرزیان را در مطبوعات درون انتشار می دهد (غالباً با اسامی مستعار) و قصه های چاپ نشدنی در درون را می کوشد در بیرون به بازار کتاب بفرستد ... - از این ها که بگذریم، زراعی، از زمان برگزاری جلسه های پنجشنبه در سالهای شصت در ایران تا کنون از خود، قصه نویسی بینا و توانا ساخته و مجموعه های چندی را انتشار داده که آخرین آنها «نوار گمشده» نام دارد. مجموعه ای که علاوه بر «نوار ...»، شش قصه کوتاه دیگر را نیز در بر می گیرد. قصه های زراعی غالباً در مرز میان رؤیا و واقعیت یا حقیقت و مجاز حرکت می کند و همین ویژگی، فضای مه آلود دل انگیزی در قصه های او به وجود می آورد. قصه ها، نثر روان و شفاف دارد. گفتگوها موجز و رساست و تصویر پردازی ها لطیف و مؤثر. نمونه ای می آوریم از قصه «پیراهنی که آید از آن بوی یوسفم»:

- یک آن چشم فرو بستی. نفس عمیقی کشیدی و همچنان لبخند بر لب در دل گفתי: آه من، چقدر خوشبختم، که زیر گوشت زمزمه کرد: «مویز!» آنقدر آهسته گفته بود که شک کردی آیا او حرفی زده یا صدای ریزش باران و وزش باد در میان شاخه های درختان است. وقتی دوباره گفت «مویز!» و هر مه گوشت را به دندان گزید، چشم گشودی ... و به پیاله های عسل که شیطن در آن ها موج می زد خیره شدی و گفתי «ها؟» ...

خندید ... مویز! نمی دونی واقعاً؟ یعنی کشمش ... از اون کشمش های درشت خوشرنگ خوش خوراک شیرین ... خیلی شیرین ... مثل تو ... مثل لب های تو! ...

حال که صحبت از قصه‌های زراعتی شد، حیفم می‌آید نگویم که من کتاب پیش از «نوار گمشده» را بیشتر می‌پسندم: «با درّ در صدف». قصه ای که به قول «سیمین بهبهانی»، در بعضی از گذرگاههای خود به شعر پهلو می‌زند. گفتگویی با «جانان» همانی که در زندگی گرانقدرتر از او یافت نمی‌شود همانی که نیروی زندگی می‌دهد، همانی که مرگ را، مرگ همیشه ناظر و حاضر را پس می‌راند. همانی که چون درّ در صدف پنهان است. و حیفم می‌آید تکه ای از «با درّ در صدف» را نیز برایتان به نقل نیاورم:

- «دیشب، نیمه‌های شب، ناگهان صدائی شنیدم خوب گوش دادم. دیدم صدا، صدای شماست. داشتید زمزمه کنان آواز می‌خواندید ... دو بیتی بود یا غزل؟ ...

- ای کاش که جای آرמידن بودی، - ... و سبز می‌شود. سبز می‌شوم، سبزه می‌دمد. سبزینه می‌درخشد. مه‌گره می‌خورد. جنگل تیره می‌بالد. دل دانه در سینه خاکی می‌تپد، می‌شکافد، می‌روید، نیلوفر برکه‌ها را، موج می‌رقصاند ... قامت بلند سرو، بید مجنون، آشفته گیسو، گردو بُنان کهنسال و وزش تند باد ...

- این را هم بگوئیم که یکماهی می‌شود که ناصر زراعتی، خانه ای در گوتبرگ سوئد برای هنر و ادبیات بر پا ساخته است برای عرضه آفریده‌های هنری برونمرزبان ... راهش بی سنگلاخ باد! ۱۰ دی ماه ۸۰

پیروزی موسیقی

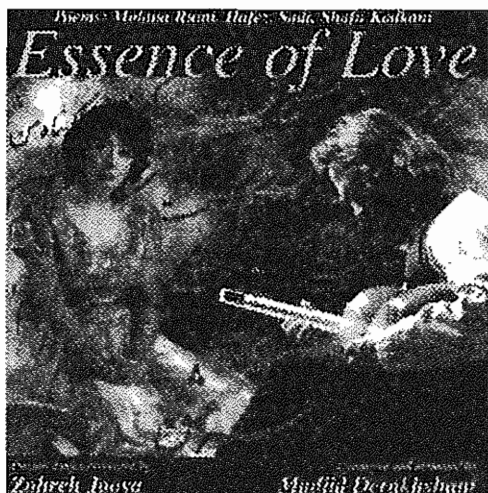
● رفته رفته همه اصحاب موسیقی سنتی ایرانی نیز دریافته‌اند که همپای گذر ایام گزیری باقی نمی‌ماند جز گام زدن در پهنه نوآوری. بزرگ‌ترین آفت هنر، تکرار و تقلید است و سنت در یک تعریف فراگیر تکیه بر تکرار دارد. ولی در همه جای جهان، هستند گروه‌هایی از جانبداران سنت که از این «تعریف سنتی سنت»، فراتر می‌روند. زیبایی‌های سنتی را در «جوهر» هنر می‌بینند و نه در شکل و شیوه جلوه‌گر ساختن آن. برای آن که این «جوهر» پایدار بماند، باید شکل و شیوه ابراز آن را با تکیه بر نیاز زمانه و همپای همه مظاهر زندگی دگرگون ساخت.

موسیقیدانان سنتی ایران تا همین اواخر، هیچ تغییر و دگرگونی را بر نمی‌تابیدند. نه تنها استادان، همان سبک و سیاق «خاندان هنر» را بی هیچ «مضاربی» کم و بیش، ادامه میدادند، شاگردان آنها نیز همه فخر خود را در آن می‌دانستند که نواخته‌هایشان همانی است که آنها می‌نواخته‌اند. و این پرسش بی‌پاسخ می‌ماند که اگر قرار باشد، نسل تازه نیز نسل گذشته را تکرار کند، چه کسی پاسخ نیازهای زمانه را خواهد داد؟ چه کسی حرف زمانه خود را خواهد زد؟ سنت اگر در این دور باطل بیفتد، یک پیش‌زمینه نمی‌ارزد. ولی اگر پای در میدان نوآوری و بازسازی بگذارد، دست کم ارزش جوهری خود را حفظ خواهد کرد.

- پس از انقلاب اسلامی به نظر می‌آمد - و اینگونه تبلیغ می‌شد - که چرخ هنر نیز به کام بنیادگرایان سنتی خواهد گشت. و چه داد و قال‌هایی که اینها به پا نکردند علیه همه نوآوری‌های پیشین در جامعه موسیقی ایران؟ برای کارگزاران فرهنگی نظام واپسگرا، چه پشتگرمی بهتر از این؟ چنین بود که در آغاز زدند و بستند و خاموش کردند هر جا که صدائی یا نوای نوئی بر می‌خاست. نیروی نواخواهی زمانه ولی آنچنان پر توان است که خود را بر کهنه جوئی و ایستائی تحمیل می‌کند. جامعه - و زمانه، سه چهار سالی، فشارها را تحمل کرد و بعد روزنه‌ها یکی پس از دیگری باز شد و رگه‌های نوسازی و نوآوری از نو، در شریان موسیقی سنتی جاری شد. جوانانی که قرار بود، پای از برکه‌راکدسنت فراتر نگذارند و هر آنچه جز آن را «مبتذل» بیانکارند، لگام از ذوق و سلیقه خود برداشتند و موسیقی تازه ای را پر و بال دادند که اگر چه پای در جوهر سنت دارد ولی سرزنده و برانگیزاننده است ...

- از اینها گذشته، انواع دیگر موسیقی نیز از نو در جامعه سر برآورد: موسیقی پیشرو، موسیقی پاپ، که در آغاز «فته» حتی نمی شد از آن نامی بر زبان آورد ... جالب تر از همه، موسیقی تازه ای است که عنوان «تلفیقی» را بر آن نهاده اند! تلفیقی میان موسیقی اقوام مختلف و سازهای گونه گون شرقی و غربی ... جدا از ارزشداوری درباره آنچه که تازه در جامعه موسیقی ایران سر برآورده، نفس پیدائی آنها و شوق و رغبت عظیم جوانان در برابر آنها، شکست فرهنگی نظام بنیادگرای اسلامی را نشانه می زند که می اندیشید می تواند ایران را به قرن هفتم هجری بازگرداند. اول دی ماه ۸۰

کارهای «درخشانی»



زهره جویبا و مجید درخشانی

● اگر نوآوری در موسیقی سنتی - در درونمرز - آنگونه که شرحش را آوردیم - با دشواری های بسیار روبرو بوده، ظاهراً در برونمرز آسوده تر می توانسته است، خود را عرضه کند. ولی چنین نشده است. آزادی چیز خوبی است. ولی به تنهایی برای کار فرهنگی آن هم در دیار غریب کافی نیست. یعنی برخورداری از مواهب آزادی نیز سرمایه می طلبد! و برونمرزبان که اهل هنر و موسیقی هستند، متأسفانه کیسه شان تهی است. از همین جا می شود اهمیت کوشش کسانی را که خطر می کنند و پای در میدان فعالیت های هنری می گذارند، دریافت ...

«مجید درخشانی» موسیقیدان جوان ایرانی که در آلمان

زندگی میکند از جمله آن هاست. درخشانی را همه با «کانون نوا» - که عنوان درستش «مرکز موسیقی نوا» بود، می شناسند. گفتیم «بود» چون دیگر نیست! پس از یازده سال فعالیت پیگیرانه در زمینه عرضه برنامه های فرهنگی - و به ویژه موسیقی - از پای درآمد ... ولی درخشانی همچنان سر پا ایستاده است و راستش را بخواهید، ته دل از آنچه بر سر کانون آمده نیز ناراضی نیست! می گوید، کانون، آنچنان زمان و توان او را به یغما می برده که دیگر نمی توانسته به کار اصلی خود، نواختن و ساختن موسیقی برسد. حالا که از دستش رها شده توانسته دو برنامه اجرائی جالب عرضه کند، نخست بنیاد یک ارکستر کمابیش بزرگ نوجوانان است که نام «خالقی» را بر آن نهاده است. نوازندگان ارکستر خالقی همه، نوجوانان (دختر و پسر) زیر بیست سال هستند ولی تکنیک پیشرفته ای دارند. در این ارکستر علاوه بر سازهای ملی، ویولن، و ویولنسل و کلارنیت نیز حضور دارند درست مثل همان ارکسترهایی که خالقی در سالهای بیست و سی در انجمن موسیقی ملی و هنرستان موسیقی پدید آورد. همنوای اینان در اواخر ماه دسامبر گذشته، شگفتی آور بود. برخی از نوجوانان تکنوازی نیز می کردند، با دقت و اعتماد به نفس. خدا کند که همینگونه بمانند و دشواریها به همنوای هایشان آسیب نرساند. در حاشیه برنامه همین ارکستر، تکنوازی نوجوان دیگری را روی «چنگ» شنیدیم. نوازنده ای که سخت دلنوار می نواخت: نوید سلیمی. که هم اینک در کنسرواتوار شهر کلن درس می خواند ...

- و اما دومین بازده یکی دو سال کار مجید درخشانی، کنسرت بزرگسالانه ای بود که در پانزدهم ژانویه - در

دانشگاه شهر کلن برگزار کرد با عرضه آفریده های تازه خود روی شعر فاخر سستی ایران که مولوی در آن سهمی بزرگ داشت، غافلگیر کننده در این میان حضور صدای رسای زهره جويا بود که در حوزه موسیقی صحنه ای (اپرانی) کار کرده است. شنیدن غزلیات ناب مولوی - که چند سالی است در اروپا و آمریکا نیز غوغائی به راه انداخته - با صدای «متسو سوپرانو»ی «زهره» سخت دلچسب و برانگیزاننده بود. درخشانی در نهادن موسیقی بر روی «مولوی»، «احتیاطات لازمه» را بجای آورده، ضربآهنگ غزلیات را دریافته و ریتم های خود را با آن هماهنگ ساخته است. ریتم هایی که محتوای عارفانه مولوی را برجسته تر می نمایند.

علاوه بر مولوی، سعدی و حافظ و به دنبالشان «محمدرضا شفیعی کدکنی» نیز در کنسرت حضور داشتند، هر چند، که سایه بلند مولوی روی سر همه شان گسترده شده بود! «سفر بخیر! کدکنی، گفتگوی کوتاه «گونی» است پای در کویر و نسیمی که از ارانه در گذر است. گون، در حسرت رهائی، سلامی را به دست نسیم می سپارد که تا هر وقت از «کویر وحشت» به سلامت گذشت، آن را به «شکوفه ها» به باران، برساند! شنیدن این پیام و سلام با صدای گرم زهره جويا و موسیقی درخشانی، از لحظه های درخشان کنسرت به شمار می آمد. ۲ بهمن ماه ۸۰

دوقت انقلاب است!

● موسیقی ایرانی در درون - و برونمرز دارد به رونق تازه ای دست پیدا می کند. همین رونق در یادداشت های ما نیز تأثیر نهاده و در این شماره بیشترین سهم را از آن خود ساخته است. نکته جالب این است، که زنان، در ایجاد این رونق دست بالا را داشته اند و دارند. از جمله «گیسو شاکری» در سوند، رفته به سراغ بازخوانی تصنیف های قدیمی متعلق به هفتاد هشتاد سال پیش که محتوای سیاسی - فرهنگی نیز داشته است. «گیسو» ظاهراً از هواداران جنبش زنان نیز هست و به همین جهت در جستجوهای خود بیش از هر چیز به تصنیف هایی توجه داشته که «ستم جاری بر زنان» و راه رهائی آنان از «قفس» را بیان می کند.



گیسو شاکری

در دیسک تازه ای که گیسو شاکری به بازار فرستاده، سه تصنیف از این دست، یعنی با محتوای مبارزه جویانه گنجانده شده که یکی از آن ها، به یقین از آن «محمدعلی امیر جاهد» است و دو تای دیگر «منسوب» به او. چرا که سخت رنگ و بوی آرمانگرایی های او را دارد.

- «ای نوع بشر! رادست کم همه جوانان دیروز و پریروز! می شناسند و آن را با صدای گرم و رسای «قمرالملوک وزیری» شنیده اند. امیر جاهد شاعر و تصنیف سازی با آرمانهای «اخلاقی - انسانی» است و ای نوع بشر در واقع «بیانیه» اصلی اوست او انسان امروز را «نخل بی ثمر» می انگارد، که چون از فردا خبر ندارد، جزیه دنبال شور و شریستی او همه بی نوانی های انسان را ناشی از اندیشه های ناپاک خود او می داند که جز در پی «حرص و آز و شهوت» نیست.

نتیجه آن می شود که «گروهی» بخاطر قرص جوی جان می سپارند و گروه دیگری «حاصل رنج آنان را می شمارند!» دو تصنیف دیگر برگزیده «گیسو»، که رنگ و بوی امیر جاهدی دارد در دفاع از حقوق از دسته رفته زنان سروده شده است: «زن در جامعه»، از احترامی می گوید که زن باید در جامعه داشته باشد و پاسخی دندان شکن می دهد به

«شیخان عامی» که معتقدند، زن باید در خانه پنهان بماند. پاسخ این است:

- زن اگر در خانه پنهان ماند / کجا دگر درس هستی خواند؟

«عفت» دانی؟ / با نادانی / باشد فانی ...

تصنیف دیگر، «دختران سیروس» نام دارد که در دیسک گیسو، به «دختران سیه روز» تبدیل شده است! تصنیف از دختران سیروس، - و دختران ساسان - می گوید که در «مملکتی که ملتش به خواب است» زمینگیر و خانه نشین شده اند.

- هیچکس را خبر نیست / فکر خیر و شر نیست / ای رجال ایران / زن مگر بشر نیست؟! /

و بعد نوید از «رجال»، خود زنان را مورد خطاب قرار می دهد و به انقلاب فرا می خواند:

- چند درحجابید / تا به کی به خوابید؟ / از وجود شیخ است / این چنین خرابید!

مملکت خراب است / ملتش به خواب است / ای زنان ایران / وقت انقلاب است!

دختران ملت / تا به کی به ذلت / برکنید از سر / چادر مذلت!

- گیسو شاکری، صدای گرمی دارد و حق مطلب را در بازخوانی ها ادا کرده است. این را هم بگوئیم که او خواهر زاده زنده یاد «نصرت رحمانی»، شاعر معاصر است و ساخت و پرداخت و ضبط و ربط ترانه هائی را در تلفیق با شعرهای او، در برنامه کار خود قرار داده است. ۲۵ بهمن ماه ۸۰

برای تغییر ذائقه!

● حال که از تصنیف های آزادیخواهان پیوسته به انقلاب مشروطیت گفتیم، حیف است که از ترانه های وابسته به «انقلاب شکوهمند اسلامی» هیچ نگوئیم. «صادق آهنگران» شاعر و آهنگساز انقلابی سروده و خوانده است:

- بر مشامم می رسد، هر لحظه بوی کربلا / بر دلم ترسم بماند آرزوی کربلا!

تشنه آب فراتم، ای اجل مهلت بده / تا بگیرم در بغل قبر شهید کربلا! ۲۷ بهمن ماه ۸۰

نارنجستان

● سه سالی می شود که «بهمن سقائی»، قصه نویس ایرانی از آلمان به آمریکا کوچ کرده و به قول فروغ «از غربتی به غربت دیگر» رفته است. ولی او نیز مثل پیشکسوت همه ما، محمد خان عاصمی، «عشق انتشار» دارد. به محض آن که در ینگه دنیا، سر و سامانی یافته و جای پائی قُرض کرده، رفته است به سراغ انتشار «ماهنامه ای اجتماعی، فرهنگی و ادبی ویژه جنوب کالیفرنیا» با نام کمیاب «نارنجستان»! و اما چرا نارنجستان؟! چون «بهمن» در Orange County زندگی می کند که برگردانش به فارسی، یک همچو چیزی باید بشود. بهمن می گوید که زنده یاد احمد شاملو، پیش از این اسم این محل را گذاشته بوده است: «پرتقال آباد»! و او فکر کرده که برای یک نشریه فرهنگی و ادبی، نارنجستان بهتر از نام پیشنهادی شاملو است ...

- از نام که بگذریم، محتوای نارنجستان نیز - بعضاً - نو و نوآورانه است. مثلاً مطلبی آمده است از «محسن قانع بصیری» تحت عنوان «تروریسم و متافیزیک مدرن» (ببینید که تروریسم تا کجا ها دامنه پیدا می کند!) و گفتگویی با «شیواکاوایی» درباره «زایش تراژدی آمریکائی» که می پردازد به «وجوه معرفتی و متافیزیکی» حمله به مرکز تجارت جهانی در نیویورک در یازدهم سپتامبر کذائی. بهمن سقائی خود تحقیقی کرده است در داستان های «صادق چوبک» و در جستجوی «آبسوردیته» شرقی در آن ها. شمار ترجمه ها نیز در نارنجستان اندک نیست: آرواره ها از «دونلاد

قحطی نور در باغ آفتاب

عبّاسی بهلوان

www.iran-archival.com

بهار را با نوروز و گل و شکوفه را با عید و سین های هفت سین باور می کردیم: زادروز نسیم و رنگ گل و سبزه، میلاد لبخند و بوسه!

بیتاب و بیقرار در کوچه پس کوچه های بهار در نسیم نوروز میدویدیم. خروسک های قندی در مشت، پنج ریالی کاغذی نارنجی رنگ با تصویری از رضا شاه هنوز بوی قرآن میداد. صدای پدر در گوش بود و طعم خوش دعای پای سفره هفت سین، و شکوه ملکوتی لحظه تحویل که پدر قرآن را باز میکرد. نگاهی و اخم ملیحی و بعد، ابروهایش را بالا می برد و می خندید: والتین والزیتون (وتین وزیتون) خوب آمد، مبارک است! ...

در همهگه شیرینی خوران ما، پدر حافظ را می گشود، با پایان هر بیت سری تکان میداد و لبخندی میزد و راضی و خرسند عیدی را، همان پنج ریالی های کاغذی تا نخورده و نوراً بدستمان میداد و پیشانیمان را می بوسید و همه در غلغله ای از هیاهوی شاد بچه ها در کوچه رها میشدیم.

- دنیای فقیرانه ولی تونوار بچه ها بود با رنگهای شاد. دنیای توپهای کوچک و بزرگ بازی، تخم مرغ های رنگین و بلعیدن حریصانه نسیم با ذرات خاک که طعم همه ی نوبرانه های بهار را داشت. گوئی فقط این ما بودیم که بیرق همیشه جاودانه نوروز را به اهتزاز در میآوردیم و با یک سبد گل و ستاره، در گلبارانی از عطر و نور، بهار را پذیرا می شدیم.

- هر سال، همه سال، زادروز نسیم و رنگ و لبخند و سبزه! نوروز و سال نوراً پذیرا می شدیم. تا آن سال ... سالی که بما گفتند بهار را با آزادی پذیرید و عید را با رهائی در جشن آشوب و بلواهائی که کتاب کاشف الغطا، معصومیت سین های هفت سین را از سکه انداخت و حباب های شاد ماهی درون کاسه پر از آب را پر پر کرد. قبا ی بهارمان را به میل خود دوختند، ظاهراً برازنده بود ولی مال ما نبود، آن را زیبا رنگ آمیزی کرده بودند ولی

بارتلمی» - مطلبی درباره «چسلا و میلوش» شاعر تبعیدی لهستانی، «پیاده روی های شبانه» از «جوئیس کارول اوتس» - رمان نو و «پاک کن ها»ی «آلن رپ گربه» از «ژولیو اکریستوا» و «رقص همچون آئینی نمایشی» و ... - گفتگوئی میان محمود خوشنাম و پرویز مشکاتیان (نوازنده و آهنگساز) و چند قصه و شعر دیگر مطالب نخستین

شماره نارنجستان را می سازد. ۱۱ بهمن ۸۰



عاریه بود. نوروز و عید در ولوله سرسام آور «بهار آزادی» در سفره های شاد و هیستریک، در گلریزانی از گلهای کاغذی، دیدار نامطبوعی داشتند.

گوئی دریاچه های آسمان را بسته بودند که خفقان را در موجی از سموم هلهله ها حس میکردی. انگار نسیم را متوقف کرده بودند تا سرعت آن را اندازه بگیرند.

«بهار آزادی» همراه با تابلوهای رنگ و روغن از گل و گیاه دورنماهای باسمه ای از شکوه سبزه زار و طنین جاری آبشار در گلریزانی از گل های کاغذی ...

و از آن پس سین های هفت سین را در سلول الفبا تیرباران کردند و ماهی درون کاسه تهی از آب، به عظمت تمامی اقیانوس ها گریست.

وقتی بیاد پدر، حافظ را گشودیم ... آه! شاعر شیراز در آغوش غزل هایش انفارکتوس کرده بود.

چه یاد خوشی از آن سالها، و همه سالها که بهار را با نوروز گل و شکوفه را با عید و سین های هفت سین باور می کردیم: زادروز نسیم و رنگ و لبخند و سبزه - و در گلریزانی از عطر و نور با استقبال سال نو میرفتیم ...

... و چه سالهائی، که عید در زمهریر زمستان یخ زد و سال تحویل و آغاز را در سالگرد تولد ضحاک جشن گرفتند. گلهای مسموم، گل های کاغذی، هفت سین های مصلوب و قلب هایمان که از کسالت روزگار دلتنگ بود.

و سالی دیگر که نه گلریزان گلهای مصنوعی بود و نه حتی جشن تولد ضحاک که دهشت و وحشتی از بیم ریزان بود و باران دود و آتش که تمام خاطره هایمان از عید و تحویل سال و بهار را در هاله ای از بوی باروت فرو برد.

آن سال که تبسم عطرآگین نوروز را از روی لبان گل جراحی کردند و آئینه از نور هزاران لاله تهی شد. سالی که شیشه پنجره هایمان را با نیلی آسمان رنگ آمیزی کرده بودیم ... «دوباره باران - باران / نزول آیه های تاریکی، دوباره گریه گریه / چه گریه ای؟ که به پهنای صورت شب بود!».

زمین سوخته سیراب شد / ولی افسوس! تبسم از لب گل ریخت بر زمین آن شب ... که تبسم از لب گل ریخت بر زمین آن شب!

بهار، بتمامی با خنکای مطبوعش - حتی بیش از ماه هائی که سهم آنست - در سرزمین ما می ماند

بهار در سرزمین ما، پاورچین پاورچین پر می کشد و می آید. نرم نرمک از اوائل اسفند. اول خواب را از پلک دشتهای خوزستان می رباید. و سپس سراسر جنوب، انباشته از شقایق های شیدا می شود.

بهار در سرزمینمان - جشن گل و سبزه و نسیم - از آغاز اسفند آغاز میشود اما نه در همه ایران. پس از خوزستان این دامنه تپه های فارس و کرمان است که در زیر گلبارانی از میخک ها و لاله های رنگارنگ، ضیافتی برای چشمان مشتاق است.

گوئی نسیم، امید روزگاران را، ترانه های باباطاهر را، در گوش آلاله های کوهساران و بنفشه های جو کناران، زمزمه می کند.

بهار آتی بهر شاخی گلی بی بهر باغی هزاران بلبلی بی

- در حالیکه بهار در نیمی از سرزمینمان، میلادش را به جشن نشسته است. بخش دیگری از کشور پهناورمان در دورترهای شمال، کوهپایه های سهند و سبلان، چشمه سارهای البرز، همچنان در خوشخوابی زمستانی، تنها رویای بهار را مرور می کند و حتی از هلهله چلچله ها هم نمی خواهد، بهار را. صفای گل را. مبارک باد سبزه

را، بوی علف، خنده نور و زمزمه‌ی نسیم را باور نمایند ... و گاه تا اردی بهشت ماه هم طول می کشد این قسمت از سرزمین ما از خواب سنگین سردسیری برخیزد و پس از بیداری است که امواجی رنگارنگ از شکوفه های سیب و بادام و گیلاس را بر فراز خود به اهتزاز در می آورد.

- بهار ایران زیباست، در همه جای ایران زیباست. بهار ایران در بند بند خاک ما، در اینجا و آنجا و وطنمان جلوه های زیبا و گونه بگونه ای دارد. صدهزار جلوه می فروشد تا با صدهزار دیده بتماشایش خیره شوی، آری بهار در ایران، طولانی و زیباست. از بهار و شقایق های شیدا تا فروغ آتشناک لاله ها و جلوه نشسته آور کوکنارها تا باغ معلق شکوفه های سفید و صورتی و اطلسی بهار نارنج و ترنج جنگل، بهار شالیزارها، بهار باغ ها، با بوی وسوسه کننده نوبرانه ها ...

و اما و اما حکایتی داشت آن بهارهای تهران، بهارهایی که در جنگل اسفالت، ناگهان انبوهی از شکوفه های رنگارنگ، شقایق ها لاله ها، بنفشه ها می روئید و دنیای جذاب رنگها را همراه با شوق پرهیزکارانه دوشیزگان و غش غش خنده بی پروای زنان تماشا میکردی.

گوئی بهار در اخیابان پهلوی تهران تولد میشد و چه دیرپای در خنکای چنارهای سر بهم آورده آن، در زمزمه بی امان و کوچه باغی نهرهای خیابان و در غلغله گنجشک های آن میماند. بهار در تهران گلاب زده. در کوچه باغ های شهر و شمیران نفس می کشید.

روزهای تعطیل و جمعه ها، هلله بهار در همهمة شاد شمیران، در تونل سبز خیال انگیز خیابان و در سایه ساران جاده پهلوی با کلکسیونهای زرنگهای شناور در چشمان، هیجان ها را پرواز میداد. بهاری در غش غش کودکان که شیرین تر از آوای باران بود.

در رهگذاری که نسیم، عطر پونه و شقایق میفروخت و ما، مردم ما، در مسیری از گلباران بهاران فصل های خوشبختی را همراه با اوراق تقویم رومیزی به باد می سپردیم. دنیای خوب ما، بهاران پاک ما، اکنون در یادهای ما همچون یک بهشت گمشده است. بهشت گمشده ای که در این برهوت فاجعه، آنرا با آبه های موهوم فتح در لاهوت و ملکوت وعده میدهند که راه آن معبری از خون و آتش، دود و باروت است و باید خوشبختی را در چهارراه های قحطی گدائی کنیم.

قحطی شادی در موج لبخندها، قحطی بنفشه در خاک، قحطی درخت در جنگل، قحطی سبزه در چمن، قحطی رود در کوهساران، قحطی نور در باغ آفتاب. به من بگو که تو از هیچ، هیچ باکت نیست کدورتی ز وجودی، به قلب پاکت نیست/بجز منوال محبت که در دلت بوده است/نشان هرزه گیاهی به روی خاکت نیست/به من بگو، که سحر می رسد ز راه آخر/امید، می دمد از چهره ی پگاه آخر/شعاع روشن زرین کند ز قله ی مشرق به ما نگاه آخر/بخوان بلند به آواز و آشکار بگو/سروش شاد، به گوش پر انتظار بگو/به چهره تا نکشیدم نقاب خاک ز غم

رهائی وطنم را به یادگار بگو

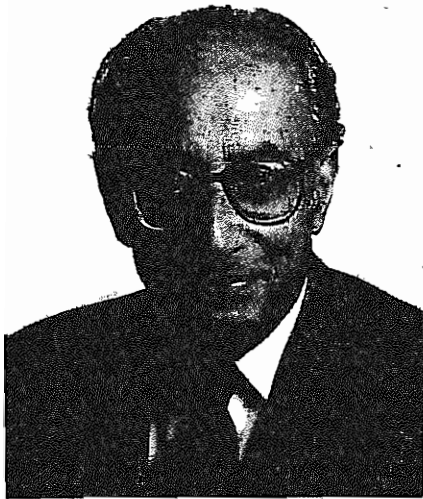
رهائی وطنم را به یادگار بگو

- هموطن نازنینم، رقص استقامت تو - چون سمندر بر آتش گرامی باد!

ما سرود ماندن و دیر پا ماندن را در سراسر سرزمین اهورائی خود سر خواهیم داد تا بتابد خورشید ... تا بیارد باران ... تا رود ماه به مهمانی آب، دل به مهمانی نور ... غم به دیدار عدم ...



شجاع الدین سفا



سخنی چند درباره کتاب

«پیامبران خرد در پیکار با تاریکی هزاره ها»
پیامی از دل ظلمت به دنیای روشنگران

دوست من، هوشنگ معین زاده، که با انتشار سه کتاب خواندنی خود «خیام و آن دروغ دلاویز!»، «آن سوی سراب» و «کمندی خدایان» ایفای نقش فعالی را در مبارزه فرهنگی روشنگری ایران امروز بعهدہ گرفته است، اخیراً با انتشار کتاب تازه ای بنام «پیامبران خرد در پیکار با تاریکی هزاره ها» که اتفاقاً این بار نوشته خود او نیست - ولی سهمی که وی در نشر و معرفی آن دارد کمتر از سهمی نیست که مؤلف اصلی کتاب میتواند در پیشبرد این تلاش روشنگری داشته باشد - قدم دیگری در این راه برداشته است. کتابی که میباید انتشار آنرا نقطه عطفی در این مبارزه فرهنگی به حساب آورد، زیرا که با این انتشار راه تازه ای در این تلاش گشوده شده است. این کتاب توسط نویسنده ای از داخل ایران با امضای مستعار «شهریار شیرازی» نوشته شده، و چون امکان چاپ و نشر آن در درون کشور نبوده، برای چاپ به خارج کشور فرستاده شده است.

خود معین زاده در باره نویسنده کتاب می نویسد: «شهریار شیرازی»، نام مستعار نویسنده این کتاب است. من او را نه دیده ام و نه می شناسم. از این روست که از معرفی اش باز می مانم. اگر پذیرفته ام یاورش باشم، صرفاً بخاطر ارزش والای پیام اوست. . . اگر نویسنده نمی تواند نام حقیقی خود را عنوان کند به دلیل سایه شوم استبداد دینی و روزگار سیاه امروز سرزمین ما ایران است. در فردای آزادی ایران، این فرزانه خردمند نیز خویشتن را به هم میهنان خود معرفی خواهد کرد. . . و در مقدمه، توضیح میدهد که این کتاب پس از یک گفتگوی تلفنی از جانب یکی از دوستان نویسنده که معین زاده او را نیز نمی شناسد با پست برای او فرستاده شده است تا در صورتیکه موافق باشد ترتیب انتشار آنرا بدهد.

کتاب پیامبران خرد، همانند سه اثر خود هوشنگ معین زاده بصورت رمان نوشته شده و به همین جهت مباحث فلسفی، عقلی، اجتماعی و فرهنگی آن بار سنگین کتابهای تحقیقی و آکادمیک را ندارد. موضوع کتاب نیز شرح ماجرای یک حرکت فکری و فرهنگی در داخل کشور است که گروهی از مبارزان با نام معملی - حرکت فرهنگی «او» - آغاز کرده اند، و هر چند این «او» تا پایان کتاب نیز برای خواننده شناخته نمیشود.

نویسنده کتاب مانند بسیاری دیگر از معتقدان یک حرکت فرهنگی برای شناخت شخصیتی که

اندیشه هایش زیر بنای فکری این حرکت فرهنگی را تشکیل میدهد، به تکاپو افتاده و در نهایت بدین جنبش پیوسته و دیده‌ها و شنیده‌ها و دانستی هایش را برای آگاهی هموطنانش به صورت این کتاب ارمغان آنان کرده است.

نخستین احساس من، پس از خواندن صفحاتی چند از کتاب، این بود که دانسته یا نا خودآگاه رنیمسندۀ کتابسلفیما - تازه‌های اردو - دفت بمبارد مره شنگریه - ویران، امروز گشوده است، زیرا برخلاف بیست و چند سال گذشته که در آن پیوسته فروغ این روشنگری از بیرون مرزها به ظلمتکده ولایت فقیه تائیده است، این بار فروغی از خود این ظلمتکده به دیار بیرون آن سر کشیده است، و شاه بیت پیام کتاب «پیامبران خرد»، از دیدگاه من تثبیت همین واقعیت است که علی‌رغم همه سیه‌دلی‌ها و سیاهجویی‌های خفاشان نیمه شب، همچنان سپیده‌آورانی در سرزمین فروغ جاودان در تلاشند تا راه را بر سپیده‌دمی که دیر یا زود سر بر خواهد آورد بگشایند.

هم برداشت کتاب، و هم شیوه نگارش آن، تا حد زیادی برای خواننده برونمرزی تازگی دارد، زیرا این هر دو بازتاب واقعیت‌های اجتماعی و روانی سنگین و تلخی هستند که جامعه درونمرزی ما را در بر گرفته‌اند، و درک واقعی آنها برای ما بیرون‌گودنشینان آسان نیست. برداشت‌ها عمیق‌تر، پیچیده‌تر و بخصوص درون‌گراتر است، و سنگینی ظلمتی فراگیر در آن‌ها بطور کامل احساس میشود. ولی به موازات این همه، نیروی نهفته در جنبشی که سرسختانه و پرصلابت در راه پیکار با تاریکی و آپس‌گرایی‌ها در جریان جنگیدن و پیروز شدن است، در همین جلوه‌های درون‌گرایی بخوبی پیداست. همچنانکه محتوای کتاب و پیام درونمرزی که به همراه دارد، بهترین نمایانگر تحول ژرف و امیدبخشی است که علی‌رغم آرامش ظاهری جامعه امروزی ایرانی به راه خویش می‌رود، زیرا که ولو مرده‌خواران بتوانند برای چندگاه آرامش گورستان را بر سرزمین اشغال شده خود برقرار کنند، فرهنگ واقعی و جاودانی این سرزمین فرهنگ مرگ نیست، فرهنگ زندگی است.

بیش از این، و در فرصتی دیگر، خود من بر این واقعیت تأکید گذاشته بودم که پس از آنچه چهارده قرن بر ملت فاجعه زده ما گذشته، و آنچه در همه این مدت شریکان جرم این فاجعه‌سازان در مقام دکانداران دین برای ما به همراه آورده‌اند، آنچه امروز برای بازیابی هویت ضربت خورده و سرکوب شده ایرانی ما، ضروری است، اکتفا به تغییرات و تحولات نیم بند بصورت داروهای مسکن نیست، بلکه «تولد دیگری» است. و آنچه اکنون در قلمرو فکری و فرهنگی جامعه ما میگذرد، درست قدم‌هایی است که بسوی همین تولدی دیگر برداشته میشود.

در تاریخ طولانی کشور ما، البته این نخستین آزمایشی از این نوع نیست، ولی شرایطی که این بار چنین آزمایشی در آن صورت میگیرد، احتمالاً نخستین شرایط نوع خود در تاریخ جهان است، زیرا که تا کنون هیچوقت دنیای ما تا بدین حد در جریان تبدیل به «دهکده بزرگ» جهان بشریت نبوده است.

در چنین شرایطی، ایران ما برای زنده بودن و برای «سرزمین فروغ» ماندن، راهی جز این ندارد که دیوارهای صدها ساله‌ای را که به دور ساختار اجتماعی و فردی ایرانیان کشیده شده است با «تولد دیگری» فرو ریزد. و برای من بسیار جالب است که می‌بینم این درست همان پیامی است که کتاب «پیامبران خرد»، از درون مرزها و از دل تاریکی‌ها، برای خوانندگان خود همراه دارد.

همچنانکه معین زاده در مقدمه خود متذکر شده است، این بانکی که اکنون از درون مرزهای ایران

برخاسته است، بازتاب تلاش‌های روشنگری بیست و چند ساله برونمرزی است، و در عین حال نوید دهنده آغاز مرحله تازه‌ای در همکاری دو جانبه فردای ایرانیان برای ادامه سرسختانه‌تر این نبردی است که می‌باید تا بر آمدن سپیده ادامه یابد. هر قدر هم که به گفته مولانا «شب پرستان حدیث خواب بگویند».

درس بزرگی که باید از این کتاب آموخت، و شهریار شیرازی، آنرا از زبان یکی از گردانندگان این حرکت بازگو میکند، اینست که:

ما این حرکت فرهنگی را در آغاز با هفت نفر هم پیمان به راه انداختیم و امروزه هزاران نفر به ما پیوسته‌اند و یا با ما همراه و همگام هستند. یعنی اینکه میتوان با تعداد اندک ولی مصمم دست به مبارزه بزرگی زد، کاری که بنیان‌گذاران این حرکت فرهنگی انجام داده‌اند، و متأسفانه مبارزان برونمرزی تاکنون توجهی چندانی به این موضوع نداشته‌اند و به همین علت نیز تلاش‌های سرسختانه آنها تا به امروز به نتیجه نرسیده است.

نویسنده در جای دیگر از زبان بنیانگذاران این حرکت، می‌نویسد:

– راه نجات ایران در بوجود آوردن زمینه «شورش عقلی» علیه سنت‌های بازدارنده و حاکمیت جهل و عوام پروری است. زیرا تجزیه و تحلیل و تجربیات جانکاه ملی، بخصوص در صد ساله اخیر نشان داده است که بدون فراهم کردن زمینه بوجود آمدن یک رستاخیز خردمندانه و تجدید حیات فرهنگی هر تحول سیاسی در ایران در نیمه راه منحرف خواهد شد و از رسیدن به هدف نهایی که استقرار حاکمیت ملی و دموکراسی است باز خواهد ماند.

هدف اساسی بنیانگذاران و کوشندگان این حرکت فرهنگی، ایجاد تحول بنیادی در جامعه از طریق مبارزه با فریبکاری دینی و سیاسی است. از این روی، آنها عوام پروری را در ابعاد مختلف آن بازشکافی میکنند، و بر خلاف جریان سنتی آخوندها، عوام را «کالانعام» یعنی «همانند حیوانات» نمی‌انگارند تا نیاز به پیشوا و مرجع تقلید و نایب امام و ولی فقیه داشته باشند.

کتاب مشکلات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جامعه امروز ایران را با به صحنه آوردن شخصیت‌های مختلفی به تجزیه و تحلیل میکشد، مانند «کلب علی» که نماز انسان‌هایی است که با صمیمیت و صداقت در برپایی حکومت اسلامی کوشش کرده‌اند، اما خیلی زود پی به فریبکاری آخوندها برده و سرخورده از آن کناره گرفته و از دیدن مصیبتی که دامنگیر مردم شده دق مرگ شده‌اند. همچنانکه از زبان یک «آخوند»، یکی دیگر از سوزده‌های کتاب به تحلیل خصوصیات این جماعت که بنام خدا و پیغمبر و امام با اعتقادات مردم بازی میکنند می‌پردازد، و در جای دیگر شیوه‌های فریبکارانه «آخوند فکلی» را در گفتگوی رو در روی با یکی از آنها برملا می‌سازد تا هشدار می‌دهد که ملت ایران از ظلمگاه «آخوندهای سنتی» به ظلمتکده «آخوندهای فکلی» نیفتند. نویسنده در داستان تمثیلی زیبا و آموزنده‌ای مبحث «حق و قدرت» را به میان میکشد و با استادی به مفاهیمی از قبیل «قدرت» و «اخلاق» و «حق» و «دین باوری» و «عقل» و «اراده» و رابطه آنها با یکدیگر می‌پردازد. در فصل دیگر «سودای قدرت» به «بهانه رسالت» را شرح میدهد که خواه ناخواه خواننده را به یاد «سودای حکومت» به «بهانه شریعت» خمینی و آخوندها می‌اندازد. از نکات جالب کتاب اینست که نویسنده در همه این مباحث «عقل آزاد» انسان را در مسند قضاوت می‌نشانند زیرا آنرا داور نهایی میدانند.

کتاب پس از پرداختن به مسائل گوناگون که نمونه های از آن ذکر شد، با پیام واقع بینانه یکی از گردانندگان این حرکت به پایان میرسد:

- مرحله اول حرکت فرهنگی «او»، با پایان هفت ساله اول به انتها رسیده است، و از امروز مرحله دوم این حرکت آغاز میگردد. حاصل هفت سال تلاش پیگیر همه ما این بود که این حرکت فرهنگی بصورت یکی از پر تحرک ترین حرکت هایی در آید که از ناحیه ملت ما برای آزادی و سرفرازی ایران به راه افتاده است. آرزوی قلبی «او» و همه پیروان واقعی مکتب «او» اینست که این «او»ها که تربیت شده مکتب و مسلک «او»ی نخستین هستند، هر یک در جای خود بتوانند مانند ما هفت نفر که این حرکت را بنیاد نهادیم، و حتی ایرانیانی که از اعضاء ما نیستند، ولی مهر ایران و درد وطن به دل دارند، فرد فردشان به اتفاق دوستان همفکر خود شبیه این حرکت فرهنگی را در هر جا که هستند راه بیندازند. و این چنین است که ایرانیان را دعوت میکنند که حرکت فرهنگی آنها را الگو قرار دهند و برای تجدید حیات فرهنگی و نجات از دست اندیشه های کهن گذشتگان بپا خیزند. . .

کتاب با نقل نکته پر جاذبه و پر معنایی به پایان میرسد. وقتی که نویسنده در پایان جستجوهای پیگیر خود، جویای شناسایی «او» که تمام قصه کتاب بر محور شخصیت و افکار و اندیشه های وی بنا نهاده شده است میشود، او را به داستان «سیمرغ» عطار حواله میدهند و با رمز و اشاره میگویند:

- داستان قهرمان واقعی حرکت ما، داستان همان «سی مرغ» منطبق الطیر عطار است که وقتی بگرد هم میآیند در می یابند که خودشان همان «سیمرغ» افسانه هستند.

نوشتن این کتاب ارزنده را به «شهریار شیرازی» عزیز تبریک میگویم، و به هوشنگ معین زاده نیز که با انتشار آن قدم دیگری برای شتاب بخشیدن به مبارزات فرهنگی کنونی ایران برداشته است آفرین میگویم. به هموطنانمان توصیه میکنم با خواندن این کتاب با تلاش خواهران و برادرانشان در داخل کشور بیشتر آگاه شوند و ببینند آنها چطور به جان میزنند تا از مصیبتی که جانشان را به لب رسانیده است رهایی بیابند.

امید دارم انتشار این کتاب که آغازگر مبادلات فرهنگی درونمرزی و برونمرزی در زمینه روشنگری است، پیامی برای سایر ایرانیان اندیشمندی باشد که اگر آثارشان را در ایران نمیتوانند منتشر کنند، مانند، همرمز نادیده ما «شهریار شیرازی» آنها را بخارج بفرستند، تا به همت مبارزان برونمرزی همانند «پیامبران خرد» به چاپ برسند و به درون کشور راه یابند و برای خفاشان نیمه شب روشن کنند که در کشور فروغ راه را همیشه بر سپیده دم نمیتوان بست.



بهاریه

اینک بهار:

خاطره های سبز،

از ذهن خاک

رسته دگر بار



رامین کامران

در باره پیامبران خرد در پیکار با تاریکی هزاره ها

نوشته : شهریار شیرازی

به کوشش هوشنگ معین زاده

تا کنون جدائی دین و ملت توسط دولت عملی شده، مانده جدائی دین و دولت که تکلیف آنرا هم ملت تعیین می کند

پیامبران خرد نهیبی است به خارجه نشینان تا بلکه همت بیشتری نشان دهند

همه آنهایی که هوشنگ معین زاده را از نزدیک دیده اند و با وی گفتگو کرده اند میدانند که فروتنی بارزترین صفت اوست؛ تواضعی که فقط از مقوله آداب معاشرت نیست، بل فراتر از آن، فروتنی در مقابل هدفی است که برگزیده و تحقق آنرا برتر از موفقیت خویش در این یا آن زمینه میشمرد.

هوشنگ معین زاده چون بسیاری از ایرانیان تبعیدی از سرنوشت تراژیک ایران انقلاب زده درمند است، مانند گروه بسیار بسیار کوچکی صریح ترین و بنیادی ترین شیوه مبارزه را که نقد مذهب است برگزیده. بلایی که به صورت پیدایش حکومت مذهبی برسر ایرانیان نازل شده است، وی را به تکاپو واداشته تا این مشکل را در قالب مناسب طرح کند و برایش راه حلی متناسب بجوید. مراحل این طرح و جستجو را میتوان در کتابهای وی «خیام و آن دروغ دلاویز»، «آنسوی سراب» و «کمدی خدایان» سراغ کرد. کتابهایی که به صورت داستان نگاهشته شده، آمیزه ایست از خیال و واقعیت، و معتقدات مذهبی را از دیدگاهی انتقاد آمیز از نظر میگذرانند.

تجدید چاپ و فروش قابل توجه نوشته های معین زاده و نیز دست به دست چرخیدنشان حکایت از این دارد که تعداد کثیری از خوانندگان پرسشهایی را که برای خودشان مطرح گشته در سطور این کتابها دیده اند و گاه راه حلی را که میجسته اند در خلال این سطور یافته اند. اقبال مردم نسبت به این آثار بیانگر حرکت عظیمی است که در جامعه ایران پیدا شده و باید آنرا، چنانکه چندی پیش در همین نشریه نوشته بودم، مرحله سوم تجددگرایی جامعه ایران محسوب نمود. نگرش سنتی ایرانیان نسبت به طبیعت مدتهاست که اعتبار و ارزش خود را در مقابل نگرش نوین علمی از دست داده و دیگر حتی مدافعی هم ندارد. نظام سنتی اجتماعی و سیاسی ایران نیز با انقلاب مشروطیت ساقط شده است و هر چند ایرانیان هنوز در رسیدن به دمکراسی موفق نشده اند دیگر تمایلی به بازسازی گذشته ندارند و لاقبل هدفشان در این زمینه نسبت به چند دهه گذشته بسیار روشن تر شده. مانده مرحله سوم کار یعنی رابطه آنها با خداوند یا به عبارت دقیقتر تعیین و ترتیب رابطه ای که میتوان با مقدمات بر قرار ساخت و جا و مکان مذهب در جامعه که این بخش مسئله هم به «یمن» انقلاب اسلامی به صورتی نه فقط روشن تر از گذشته بلکه با شدت و فوریتی که در تاریخ ایران مدرن سابقه ندارد، در بین عامه مردم مطرح گشته و راه حلی در خور طلب میکنند. به قولی:

جدایی دین و ملت را دولت عملی کرده است، مانده جدایی دین و دولت که مردم به زودی عملی خواهند کرد.
کوشش معین زاده کوششی است همگام با این منطبق تاریخی که همان منطبق تجدید است و

نوگرایی را در تمامی عرصه‌ها طلب میکند. شجاعت و همت وی، همواره با آن فروتنی که ذکرش رفت او را بر آن داشته تا بیشترین بخش نیرو و وقت خویش را صرف ترویج گفتاری بکند که میتوان به درستی روشنگرانه اش خواند. اگر به رویکرد عام ایرانیان نسبت به مذهب طی دو دهه اخیر نگاه کنیم میتوانیم دو بخش را در آن تمیز دهیم. بخش اول که بسیار سریع و عملاً با پیروزی انقلاب شروع شد شامل انتقاد از مذهبیان بود. انتقاد از کسانی که حرفه اصلیشان حفظ و ترویج گفتار مذهبی است و عملاً غیر از این نه کاری دارند و نه درآمدی. انتقادهای نیش دار نسبت به آخوند و ملا به سرعت در تمامی جامعه ریشه دواند، منطقی هم بود که چنین شود، چون آخوندها بر هر امتیاز و قدرت و ثروتی چنگ انداخته بودند و میکوشیدند تا جامعه را به قامت ارزشهای قناس مذهبی شکل دهند.

بخش دوم که با قدری فاصله شروع شد و ظرف یکی دو سال اخیر شاهد گسترش چشمگیر آن هستیم شامل انتقاد از خود مذهب است که شکل بنیادی و اساسی واکنش نسبت به حکومت مذهبی است. دیگر صحبت از اینکه این آخوند و آن ملا چنین و چنان میکند و اگر دست ناپاکان از این میانه کوتاه شود کارها درست خواهد شد کسی را قانع نمیکند. طول فاجعه به مردم فرصت اندیشیدن داده و هر روز گروه وسیعتری را متوجه این مسئله ساخته که اشکال فقط از نادرستی روحانیان نیست، از دخالت مذهب در امور دنیوی است و در نهایت از مذهبی که چنین کاری را تجویز میکند.

انتقاد از مذهبیان مایه‌عرضه گفتاری است که به اشکال متنوع و از منابع مختلف به بازار فکری ایران روانه میگشت و هنوز هم میشود، به خصوص که در فرهنگ و ادب ایران سابقه قویم و نمایندگان به نام هم دارد. ولی این سخنان امروزه تحت الشعاع انتقاد از خود مذهب قرار گرفته است که دم به دم بر شمار خواستاران و تولید کنندگانش افزوده میگردد. طبعاً این نقد از همه جا و همه سو به یکسان عرضه نمیشود و در این طیف همه گونه سخنی میتوان یافت. اما در جمع و برای اولین بار در تاریخ ایران نقد مذهب به صورت یک نوع تمام عیار ادبی شکل گرفته است و چنانکه باید هم گستردگی و هم تنوع تولیدی را که لازمه قوام گرفتن هر نوع ادبی است، پیدا کرده است. این خود نشانه عمیق و به اعتبار برخی متفکران، عمیق ترین نماد نوگرایی یک جامعه است که امروز در ایران پیدا شده.

«پیامبران خرد» نوشته ایست که از این گروه دوم و تازه هدف اصلیش نه فقط اسلام که نفس مذهب است، و در جمع دو نکته بدان اهمیت خاص میبخشد. اول نوشته شدنش در داخل ایران. کتاب به صورت دستنوشته از ایران خارج شده و توسط هوشنگ معین زاده ویراستاری و چاپ شده. البته از ابتدای روی کار آمدن حکومت اسلامی چنین انتظاری میرفت که ایرانیان خارج از کشور در راه نقد مذهب فعال تر از ایرانیان داخل باشند چون در ممالکی زندگی میکنند که آزادی بیان برای همگان موجود است، دسترسی به کتابهای لازم و منابع فکری بسیار آسان است، مشکل مذهب در این کشورها به نوعی طرح و حل شده که میتواند مانند دمکراسی آنها برای دیگران سرمشق باشد یا لاقل الهام بخش یافتن راه حل مناسب گردد. علاوه بر این همه تعداد ایرانیان تحصیل کرده و اهل تفکر در بین ایرانیان خارجه نشین قابل توجه است. ولی کارهایی که به تناسب انتظارات در این زمینه انجام گرفته، در عین اهمیت، از آنچه که میباید بسیار کمتر بوده است. در این شرایط خروج کتابی مثل «پیامبران خرد» از ایران در حکم: **نهیبی است به خارجه نشینان تا بلکه همت بیشتری نشان دهند.**

و از طرف دیگر چاپ کتاب در خارج از کشور روزنه امیدی است برای آنهایی که در داخل ایران به این نتیجه رسیده اند که نباید در مبارزه استخوان لای زخم گذاشت و مایه امیدواری آنها به این امر که نوشته هاشان در خارج بخت انتشار و عرضه درست توسط کسی را دارد که جداً و صمیمانه در پی این کار است و معتقد و پایبند این مبارزه است.

نکته دومی که «پیامبران خرد» را از بسیاری نوشته های مشابه ممتاز میسازد، تندی و صراحت موضع آنست. دیدگاهی که در این کتاب عرضه شده نه فقط ندای آشتی میان عقل و ایمان را در نمی دهد، بلکه اصلاً برای آشتی این دو جایی باقی نمیگذارد.

نویسنده کتاب پایه کار خود را بر این اساس قرار داده که ایمان و عقل ناقض یکدیگر است و طبعاً

در این میان حق مطلقاً به طرف عقل است و ایمان در ذهن سالم محلی از اعراب ندارد، زیرا ریشه تقدس در جهل مؤمن است و عقل دشمن جهل. روشن است که وقتی جایی برای ایمان باقی نباشد برای خدا هم جایی باقی نمیماند. از این بابت دیدی که در «پیامبران خرد» عرضه گشته به معنای دقیق کلمه ماتریالیستی است و جای تصور موجودی ازلی که قرار است خالق کائنات باشد خود جهان را ازلی می‌شمرد تا حاجتی به جستن خالق آن نباشد.

جالب اینجاست که منادیان رسمی ماتریالیسم در ایران، یعنی مارکسیستها، ظرف چند دهه تسلط شان بر بازار فکری هیچگاه کتابی از این دست یعنی نقدی به این اندازه صریح و رادیکال از مذهب به فارسی زبانان عرضه نکرده اند و امروز که دیگر مسئله مذهب به طور جدی مطرح شده و چاره ای جدی می طلبد، نوعی از ماتریالیسم در ایران در حال ریشه دواندن است که هیچ ارتباطی با آبشخور ماتریالیسم دیالکتیک ندارد. با تمام این اوصاف باید یادآوری کرد که «پیامبران خرد» در عین اتخاذ موضعی چنین روشن اساساً کتاب فلسفی یا از این قبیل نیست که خوانندش برای گروهی معدود جذاب باشد و دیگران را به دلیل سنگینی یا کند خواننده شدن از خود برماند.

«پیامبران خرد» در حقیقت نوعی کتاب آموزشی است که برای مردم عادی و به صورت گفتگو نوشته شده. وقایع کتاب توسط یک راوی نقل میشود که در فکر رهایی میهن و رسیدن به درک درست از دین است. خود این وقایع هم جز رشته ای مجلس گفتگو نیست و سخنانی که در این مجالس رد و بدل میشود حول آزادی ایران و نقد مذهب میگردد. این شیوه نگارش کتاب به هر کس فرصت میدهد تا به جای تمرکز حواس در پیگیری یک استدلال واحد بتواند به آرامی و بسته به میل و گرایش خودش به آن بخشی که برایش جذابتر مینماید بیشتر توجه کند و فارغ از آنچه که در باقی کتاب آمده است از هر بخشی توشه ای را که میخواهد بردارد، بدون اینکه خود را در همان لحظه ملزم ببیند که در باب تمامی محتوای کتاب موضعی صریح اتخاذ کند. البته این را هم باید اضافه کرد که سخنان طرح شده در کتاب به هر حال به هم پیوسته است و رخنه از هر کجا در ایمان خواننده افتاد بالاخره راه به باقی جاها خواهد گشود.

معین زاده این کتاب را بیانگر نوعی شورش عقلی علیه سنت، جهل، عوامگیری و حاکمیت مُردگان بر زندگان می‌شمرد. این شورش را به فال نیک بگیریم و پاس کوششهای وی را در ترویج آن بدانیم.



کتاب «پیامبران خرد» را علاوه بر کتابفروشیهای معتبر، بطور مستقیم نیز میتوان از آدرس زیر درخواست کرد.

قیمت کتاب با هزینه پست، برای اروپا بیست (۲۰) یورو و برای امریکا و کانادا بیست و پنج (۲۵) دلار و برای سایر کشورها سی (۳۰) دلار است.

Houshang Moinzadeh

B . P . 31

92403 Courbevoie Cedex - FRANCE

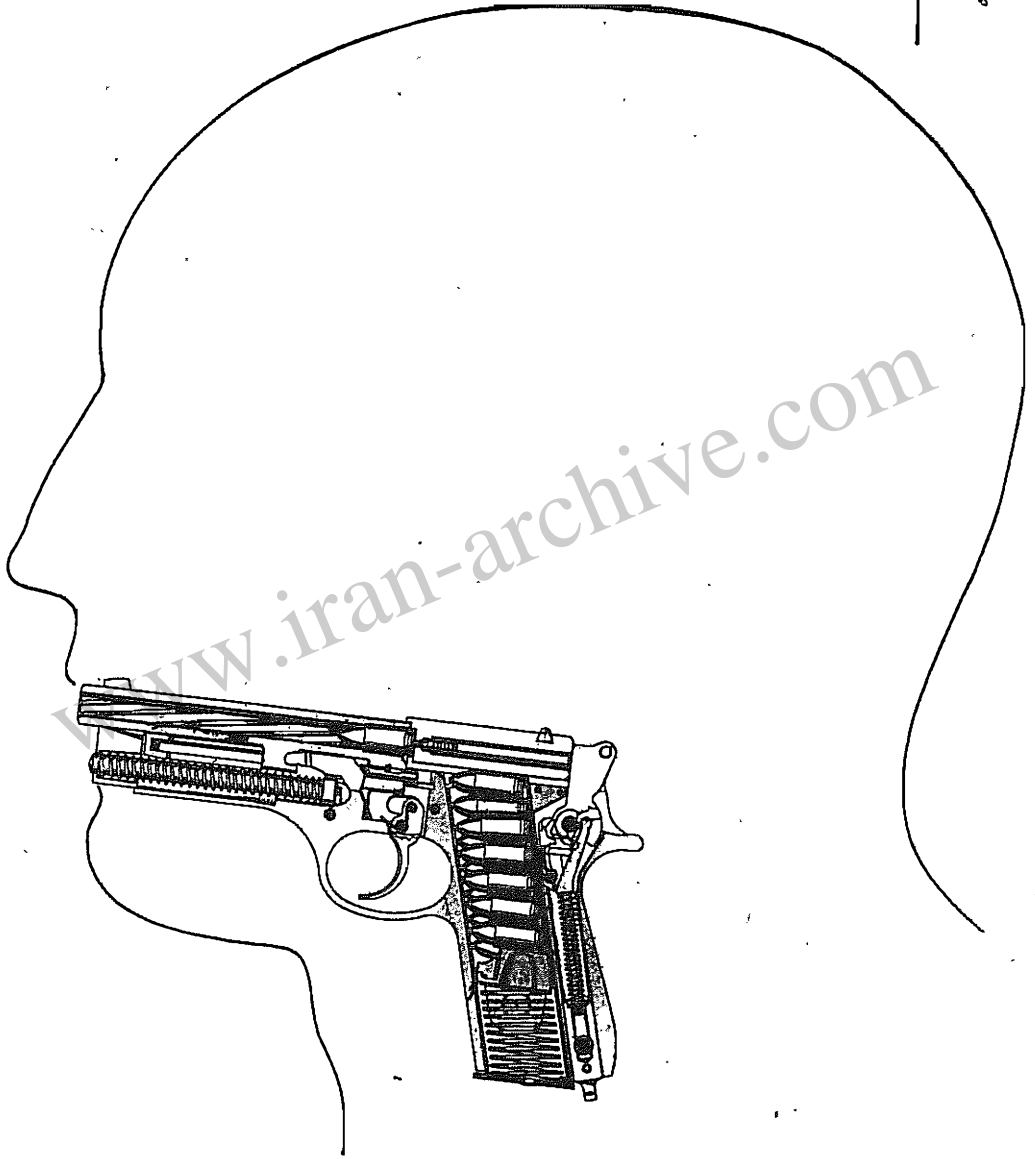
FAX : 331 4768 7448

E-mail:houshang.moinzadeh@wanadoo. fr

www. moinzadeh . com

زبان تصویر

به انتخاب سید کامی زاده



k a m b i z



هنر شاهراهی بسوی وحدت جهانی



مهندس مسعود میثاقیان

نام «مسعود میثاقیان» برای ایرانیان به ویژه دوستداران موسیقی و محافل هنری نامی بس آشناست. در هنر نوازندگی سنتور نه تنها تا کنون در اکثر کشورهای جهان برنامه های هنری بسیار جالبی اجرا کرده اند، بلکه دارای سبکی ویژه خویش هستند و از توانائی و مهارت بسیار ارزنده ای برخوردارند.

استاد میثاقیان تا کنون فعالیتهای درخشانی در شناساندن موسیقی کشورمان داشته اند و علاوه بر عرضه دهها کاست موسیقی و سی دی، کتاب بسیار جالب و آموزنده ای نیز در مورد «شیوه سنتورسازی» به زبان فارسی تالیف و منتشر نموده اند و در پی کسب تجربیات گرانقدر در سالهای متمادی و مسافرت های هنری به اکثر کشورها در گفتگوئی با ما گفتند: باین نتیجه رسیده ام که هنر بهترین وسیله برای ایجاد دوستی و یگانگی بین ملت ها و اقوام و ادیان است، و طی مقاله ای نیز این اندیشه را بشرح کشیده اند که میخوانیم.

بهرام معصومی

یکی از رهبران روحانی که بسیاری از نیک اندیشان در تمام دنیا به نظریات او معتقدند درباره هنر چنین مینویسد (هنر نوعی عبادت محسوب و موهبت روح القدس است) و در فراگیری آن تأکید فراوان شده است. در زندگی انسان هنر از اهمیت والائی برخوردار است زیرا ما را بتاریخ ربط میدهد هنر در عین حال که نسل جدید را به نسل های قبل متصل میسازد عاملی است برای تغییر ... چرا! ... برای اینکه ملاحظات کهن را با دیدی نوین مینگرد. بشر با اتکای به هنر قادر است به کمال بلوغ انسانی نائل آید. هنر دو جنبه مختلف دارد جنبه اول ارزش ذاتی و درونی آن که از هنر بخاطر خود هنر باید لذت برد چرا که منافع آن از هیچ طریق دیگری در دسترس انسان قرار نمیگیرد جنبه دیگر جنبه بیرونی و استفاده از آن است که توسط آن میتوان بمقاصد مختلفی نائل آمد.

بطور مثال از هنرهای گوناگون میتوان در پیشبرد اقتصاد، تعلیم و تربیت، هنر درمانی در شفای امراض لاعلاج، اشاعه روحانیات بعنوان عامل تغییر و حتی برای تبلیغ دیانت استفاده کرد. ذکر نقشهای مختلف از بحث این مقاله خارج است ولی همان هنر درمانی که در بالا ذکر شد تجربه ایست که خود از آن دارم قبل از اینکه باروپا سفر کنم و مقیم ایران عزیز بودم از من خواسته بودند که گاهی بمریضخانه ای که افرادی ناراحتیهای روحی داشتند بروم و برایشان موسیقی اجراء کنم که واقعاً نتایج خوبی داشت. همانطور که مختصر اشاره شد هنر تأثیر بسزائی در زندگی انسانها دارد ولی اغلب تصور میروود که این تأثیر بیشتر روی افراد است تا بر اجتماع.

تعداد کثیری معتقدند که هنر یکی از بزرگترین عوامل ایجاد وحدت و هم آهنگی در دنیاست هنر وسیله ایست خلاق برای ایجاد ارتباط و درک بهتر فرهنگ و رسوم و ارزشهای مردم سرزمینهای مختلف. هنر وحدت انسانی بما میآموزد. همان رهبر روحانی که در بالا ذکر شد مینویسد (منشاء کلیه فنون و صنایع قدرت تجسم است. جهد نمائید تا از این معدن حقیقی، لثالی حکمت و بیان ظاهر شود و سبب آسایش و اتحاد احزاب مختلفه گردد اعمال جهد در هنر باعث ایجاد وحدت و آرامش در میان ملل مختلفه دنیا خواهد شد) و در جای دیگر اشاره شده برای وحدت در جامعه جهانی باید (از نیروی خلاقه استفاده نمود) هنر وسیله ایست برای تجلی مفاهیم جهانی که تأثیر و نفوذ آن زمان و مکان نمیشناسد. یک تصویر نقاشی و یا یک قطعه موسیقی میتواند زندگی هزاران و یا میلیونها نفر را برای قرون متمادی تحت تأثیر قرار دهد مثلاً نقاشیهای (ورنیر) نقاش معروف قرن هفدهم هلند که در چندین شهر دنیا بنمایش گذاشته شد میلیونها تماشاگر را بخود جلب کرد و مثال دیگر در نیروی هنر موسیقی (موتزارت) و (بتهون) و تأثیرهای شکسپیر است.

بنا بگفته فدریکو مایر مدیر کل سازمان یونسکو تبدلات فرهنگی پس از پایان جنگ سرد اهمیت بیشتری پیدا کرده است وی معتقد است که وسائل ارتباط دسته جمعی جهان را کوچکتر کرده و باعث آشنائی ما به آداب و رسوم ملل مختلف شده است. او معتقد است عوامل جدیدی در کارند تا فرهنگهای گوناگون را در تماس نزدیکتری با یکدیگر قرار دهند. تغییرات ناگهانی دنیا موانع کهنه سیاسی را در هم شکسته است. مردم با کمال آزادی سفر میکنند. اخبار و اطلاعات آزادانه در کمترین مدت منتشر میشوند و میگوید که پیشرفتهای کنونی سیاسی و تکنولوژی نوید بخش بهاری جدید در آموزش فرهنگهای گوناگون است.

برنامه های مبادله فرهنگی و هنری باعث ایجاد حساسیت بیشتری نسبت به ارزشهای فرهنگی میشود و آگاهی عموم را نسبت بتاریخ ملی دیگر ملتها افزایش میدهد. در واقع همانطور که ممالک دنیا بیش از پیش بیکدیگر دلبستگی پیدا میکنند بهمان نسبت نیز باید فرهنگ ممالک مختلف را ترویج دهند تا مردم نه تنها قادر به همزیستی با همسایگان خود باشند بلکه تفاوتهای موجود میانشان را هم باید با دیده مثبت بنگرند بخصوص در کشورهایی که از نژاد قومی و فرهنگی مختلط هستند این ها اموریست ضروری. بطور مثال بر طبق گزارش سازمان ملی هنری که مؤسسه ای دولتی برای پیشبرد هنر در ایالات متحده است در این کشور متجاوز از ۱۷۰ گروه قومی زندگی میکنند. این گروهها از طریق دسترسی به فعالیتهای بین المللی مانند نمایشگاههای هنری و مبادله هنرمندان با سنتهای خود و گروه های دیگر بیشتر آشنا میشوند. طبق نظر همین مؤسسه رهبران جوامع گوناگون در آمریکا معتقدند که مبادلات بین المللی و هنری تجربه ای بی نظیر برای هنرمندان بوده و باعث بالا بردن اعتبار و موقعیت های اقتصادی شهرهاست و شرکت در بازارهای جهانی را تشویق نموده و کیفیت زندگی را بهتر کرده است. یکی از اجزاء مجمع اجرایی یونسکو از کلیه دولتها خواسته است که از چنین برنامه هائی حمایت کنند و مردم را به آشنائی بیشتر با جامعه بشری تشویق نمایند برای نیل به چنین هدفی دولتها باید مطمئن باشند که ملت‌هایشان خود را جزئی از چند گونهی بشری میدانند. بر طبق عقیده وی این امر عامل مؤثری است در اینکه ملت به بالاترین درجه تمدن برسد. زمانیکه دولت ها به ارزش واقعی تفاوت و چندگونهی عقیده داشته باشند و از آن حمایت نمایند ملتها میتوانند به ارزشهای واقعی و عمیق تری دست یابند. اما برنامه ها چگونه انجام میشوند و شامل چه خصوصیاتى هستند.

مثالهایی چند در زمینه برنامه های تبادل هنری سه نمایشگاه هنری که بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۷ در واشنگتن برگزار شده است. این نمایشگاه ها در واشنگتن افتتاح شد و در شهرهای دیگر نیز بیازدید عمومی درآمد این نمایشگاه ها عبارتند از رومیا، افسانه و حقیقت هنر معاصر سنگال، از ماه فوریه تا ژوئن ۱۹۹۳. این نمایشگاه که از ۶۸ اثر معاصر توسط ۵۰ هنرمند سنگالی تشکیل شد علاوه بر نمایش میراث هنری آن کشور نمایانگر تغییرات فرهنگ آنها در طول زمان بود. گزارشی در مورد این نمایشگاه می نویسد: اگر چه آثار این نمایشگاه برخی متأثر از نفوذ اسلامی و برخی دیگر ملهم از نفوذ مسیحی است لکن در اصل همگی آفریقائی هستند. سنگال مدتیست که مرکز فرهنگی و عقلانی آفریقای غربی و مملو از فرهنگ صوفی گری است. با وجود زدوخوردها و مهاجرتها و استعمارگریهای فرانسه سنگال خود را وابسته به جهان و تمدن غرب میدانند برای مثال آنها معتقدند نقاشی پشت شیشه یکی از هنرهای متداول شهرهای سنگال است که از ایران سرچشمه گرفته و توسط جاده های بازرگانی و شهرهای قرون وسطائی ایتالیا به آفریقای شمالی و غربی راه پیدا نموده است در این نوع نقاشی ها تاریخ و افسانه سنن و عقاید مردم سنگال از طرحهای مشخص و رنگهای زنده توصیف میشود تیرها و توضیحاتیکه در کنار نقاشیها نصب شده بود اطلاعات فرهنگی و روحانی و فکری را که الهام بخش هنرمندان بودند در اختیار تماشا کننده میگذازدند.

پلی برای تفاهم هنرمندان اسرائیلی و فلسطینی: در آپریل تا جولای ۱۹۹۳ این نمایشگاه شامل ۵۰ اثر هنری توسط ۶ هنرمند اسرائیلی و ۶ هنرمند فلسطینی بود این گروه هنرمندان در سال ۱۹۸۲ یکدیگر پیوسته بودند و نمایشگاهی بعنوان صلح بوجود آوردند و هدفشان این بود که ببینند چطور میتوان تفاهم جدیدی میان ملت هایشان خلق کرد که توسط آن بتوانند از هنر بعنوان پلی برای ایجاد رابطه مسالمت آمیز با یکدیگر استفاده کنند. برخی از آثار ارائه شده مانند یک نقاشی رنگ و روغن که از یکی از صفحات تورات الهام گرفته شده بود مذهبی بود و برخی دیگر سیاسی اما بیشتر آنها آبستره بودند این ۱۲ تن هنرمند ۱۵ سال پس از کارشان هنوز با هم نمایشگاه تشکیل میدهند و حتی گاهی بر روی یک تابلو، نقاشی میکنند. سرپرست یکی از موزه ها تعجب خود را چنین اظهار داشت که هنگام بازدید از نمایشگاه غیر از موارد بخصوص نمیتوان تشخیص داد که کدام اثر پرداخته دست یک اسرائیلی است و کدام اثر متعلق بیک فلسطینی. ناگفته نماند که این هنرمندان میخواستند که آثارشان علاوه بر دارا بودن زمینه هنری از دیدی سیاسی نیز نگریده شود بهمین مناسبت در بروشورهای نمایشگاه این موضوع را تأکید نمودند که هدفشان چه در اسرائیل و چه در کشورهای دیگر این بوده است که روابط میان فرد و عموم و میان سیاستمداران و هنرمند را فرم جدیدی بدهند. برنامه های جنبی این نمایشگاه حاوی برنامه های فرهنگی مختلفی از جمله کنسرتی از موسیقیدانان اسرائیلی فیلم درباره اورشلیم قصه گوئی و اجرای رقصهای محلی بود. یک شاعر اسرائیلی در برنامه ای بنام شب شعر اشعار خود را عرضه نمود هشت تن از هنرمندان دست اندر کار پلی برای تفاهم برای افتتاح نمایشگاه به ایالات متحده آمده و برای چندین گروه تماشاگر برنامه هائی عرضه نمودند این نمایشگاه برای سازمانهای مختلفی که شرکت داشتند چهارچوبی به منظور طرح برنامه های فرهنگی و آموزشی بوجود آورد. در یکی از شهرها نمایشگاهی برای عرضه کارهای هنری کودکان با عنوان (صلح در سراسر دنیا) در گوشه دیگر گروه های آواز کودکان از کنیسا و یک مسجد و کلیساهای کاتولیک و پروتستان به اجرای برنامه مشغول بودند و در جای دیگر سخنرانی توسط سرپرست کل موزه درباره نمایشگاه ارائه میشد و همچنین بحثی با عنوان اسلام و مسیحیت و یهودی گری در قسمتی دیگر در جریان بود.

مثال سوم (دورنمای گذرگاه، تحولی در چشم انداز آفریقای جنوبی در اکتبر ۱۹۹۵ تا فوریه ۱۹۹۶) در این نمایشگاه ۱۱۰ اثر از ۸۰ هنرمند ارائه شده بود. این نمایشگاه بوسیله عرضه خلاقیت هنرمندان زمینه ای برای آشنائی با رویدادهای تاریخی آن کشور از زمان استعماری تا زمان معاصر بوجود آورد. سفیر کشور آمریکا درباره این نمایشگاه چنین نوشت: آفریقای جنوبی زیبای ما با مردم مختلف و سیاست در حال تحولش مصدر الهام برای هنرمندان عالیقدر بوده است این نمایشگاه که نمای رنگارنگی است از اشکال و تعبیرات فرهنگی گوناگون انعکاسی از حقایق جدید آفریقای جنوبی است. برنامه های جنبی این نمایشگاه مختلف بودند شامل بازدید مدارس و برنامه های آموزشی برای دانش آموزان، سخنرانی سفرای آن کشورها در واشنگتن برنامه های موسیقی کنسرت و رقص های محلی فیلم و قصه و غیره بودند. همچنین همزمان نمایشگاه اسرائیل و فلسطین نمایش برای کودکان بعنوان صلح در دنیا برگزار کردند.

اثرات این سه نمایشگاه: اثرات این سه نمایشگاه مانند موضوعات و ممالک ارائه دهنده متفاوت بودند در اینجا من فقط به موضوعاتی اشاره میکنم که بطور مستقیم و یا غیرمستقیم متجر بایجاد تفاهم بیشتر بین کشورها شده اند.

۱- آگاهی از تاریخ ملی. این نمایشگاه ها هر جا که برگزار شدند با خود تاریخ فرهنگ خود را بامغان آورده و بکمک برنامه های فرهنگی و آموزشی مسائل قومی و نژادی را روشن تر ساختند.

نمایشگاه آفریقای جنوبی اولین نمایشگاه کشور آفریقای جنوبی آزاد بود که در ایالت متحده برگزار شد. هنرمندان آن کشور نه تنها گذشته و حال کشور خود را برای مردم آمریکا بنمایش گذاشتند بلکه امیدشان را برای آینده نیز نمایان ساختند. یکی از مقصدین مینویسد اثر چنین تصاویری برای ما بخاطر دوری مسافت، اندک نیست و تشابه آنها بخاطرات تاریخی خود ما که مملو از کشتار افراد محلی و اسارت سیاهان است، نمیتوان انکار کرد.

تأثیرات اجتماعی: جنبه دیگر تأثیرات اجتماعی این نمایشگاه است سران کشورها میتوانند برای مثال تجربه ای را که از نمایشگاه (پلی برای تفاهم) کسب شد بعنوان نمونه برای استفاده هنر در بوجود آوردن تفاهم در کشور خود بکار برند. هدف این نمایشگاه بر طبق برگزارکنندگان آن ایجاد حسن نیت میان این دو گروه خاورمیانه از طریق استفاده از زبان بین المللی هنر بود. همکاری هنرمندان اسرائیلی و فلسطینی عقاید بازدیدکنندگان این نمایشگاه و شرکت کنندگان در برنامه های جنبی آنها در مورد مسائل خاورمیانه تحت تأثیر قرار داد دیدن و شنیدن مسائل هر دو طرف باعث روشن شدن بسیاری از مشکلات و رفع سوء تفاهمات برای هر دو گروه گشت هنگام برپائی این نمایشگاه در ایالت اوهایو رئیس جامعه کلیمیان اظهار داشت که این نمایشگاه برای هر دو گروه درمانی بود برای دردهای گذشته و نشانی از امید برای آینده. شاهد موفقیت این نمایشگاه آن بود که جوامع کلیمی و فلسطینی نه تنها در طول نمایشگاه بلکه پس از خاتمه آن نیز کنار یکدیگر جمع میآمدند. سرپرست یکی از موزه های هنری این نمایشگاه را یکی از عالی ترین رویدادهای تاریخی این موزه نام برد. یک روزنامه محلی در اوهایو نوشت که از برکت وجود این نمایشگاه جامعه توانست نقش کوچک و غیرمستقیم در جریان صلح میان اعراب و اسرائیل بازی کند. احساس برگزار کننده نمایشگاه این بود که تا بحال هیچ نمایش هنری که مؤسسه وی بر پا نموده باین اندازه بجا و الهام انگیز نبوده است وی گفت: در این روزهای بحرانی در جریان صلح خاورمیانه چنین اقدامات محلی در راه ایجاد وحدتی دو جانبه بسیار بجا و پر معناست.

مشارکت در میراث فرهنگی: این نمایشگاه ها هر کدام بنوبه خود مردم را با میراث فرهنگی خود آشنا کردند زمان نمایشگاه آفریقای جنوبی حائز اهمیت بسیاری بود زیرا که با ایامی مصادف شد که موضوع بررسی میراث سیاه

بوستان در آمریکا و آگاهی آنها از اصل و نسبشان مورد مطالعه و بحث بود. همچنین خلاقیت هنر سنگالی از تأثیر فرهنگ آفریقائی به تمدن جهانی یادآوری می‌کرد. وزیر فرهنگ جمهوری سنگال از مردم آمریکا خواستار شد که هدایای مردم سنگال را بعنوان تعهد آنها نسبت به ارزش های جهانی آزادی و صلح و عشق و تحمل که زیربنای میراث فرهنگ محکم و پر نوسان آنانست، بپذیرد.

تفاهم ببیشتر: سرپرست گالری هنر در شهر داکا در سنگال در زمان نمایشگاه گفت آرزو و هدف هنرمندان این بود که آرمانهای خود را با هنرمندان کشورهای دیگر در میان بگذارد. آنان آمال و آرزو ترس و بیم خود را به هزار شکل و فرم ارائه میدهند. بیائید آرزو کنیم آثارشان یادگاری باشد که همواره بما یادآور شود که ایجاد برادری مأموریت بشری ماست. سفیر آفریقای جنوبی در ایالات متحده چنین گفت: از مؤثرترین راههای یافتن تفاهم بیشتر در جامعه امروز ایجاد رابطه میان فرهنگهای مختلف و جوامع گوناگون میباشد ملتها و جوامع در سراسر دنیا معمولاً تمایل خود پرستانه نژادی دارند باین دلیل است که درکی عمیقتر از تجارب و برداشتهای ملل دیگر اهمیت بسزائی دارد.

نقش فردی: نه تنها ملل و مؤسسات گوناگون میتوانند در چنین برنامه هائی شرکت کنند بلکه هر یک از ما بعنوان یک فرد میتوانیم سهمی در این مهم داشته باشیم ما میتوانیم سطح آگاهی عمومی را نسبت به جهان بالا برده و از هنر در این زمینه استفاده کنیم لودویگ تومان نویسنده کتاب «آسمان الهی هنر در جامعه جهانی» معتقد است که با گذشت زمان نتایج آثار هزاران هنرمند بخصوص هنرمندان صاحب ایمان راسخ میتوانند به ظهور جامعه جهانی کمک شایانی نموده و محیطی پر از عقل و احساس ایجاد کنند که تمامی مردم خود را بآن وابسته بدانند. این وظیفه ماست که هنرمندان را کمک و یاری کنیم ما میتوانیم از هنر ملتهای مختلف اصل اتحاد در اختلاف را پیش رانیم ما میتوانیم به برنامه های مبادلاتی هنری اعانت مالی نموده و از آنها حمایت کنیم تا در مجالس کوچک برنامه هائی اجراء کنند و دوستان و همسایگان خود را برای شرکت در این برنامه ها دعوت نمائیم اشکال دیگری هم که در توصیف احساسات انسانی استفاده میشوند نظیر ادبیات شعر موسیقی نیز میتوانند نقش مؤثری در ایجاد تفاهم و برقراری صلح ایفا کنند و برای کسانی که خود را علم داران وحدت عالم انسانی میشمارند بیشتر از این ها حائز اهمیت است.

در خاتمه لازم است یادآور شوم که معتقدیم همه بار یک داریم و برگ یک شاخسار. مشاور علمی رئیس کل سازمان یونسکو هم با این کلام بالا هم عقیده است و میگوید که ما همه از یک نوع و یک خانواده هستیم که در جوامع و فرهنگهای متفاوت زندگی میکنیم او این سؤال را مطرح میکند که آیا ما میتوانیم بعنوان فردی واحد زندگی کنیم؟ در حالیکه تعداد بشمارای هستیم؟ پروفوسور لارلو اینطور نتیجه میگیرد که در این دنیای پر جمعیت دو انتخاب داریم یا فقط یک آینده مشترک برای همه و یا اصلاً هیچ آینده ای وجود ندارد دستیابی بچنین دنیائی مبارزه ایست برای بشریت معاصر.

تعیین اثرات و نتایج برنامه های مبادلات هنری کاریست مشکل ولی یقیناً این برنامه همانطور که در این چند مثال دیدیم باعث ایجاد آگاهی نسبت به تاریخ ملت ها شده و تأثیرات بسزائی بر جوامع داشته است. روابط سیاسی مابین ملتها را تقویت نموده و میزان تفاهم را افزایش داده است. مسئول تشکیل نمایشگاه اسرائیل و فلسطین ابراز داشت که نمیتوان اجازه داد که اختلافهای گذشته فرصتها صلح را در آینده از میان بردارد و ادامه داد که ما بعنوان جامعه بشری جدا ناشدنی هستیم پس بهتر آنکه بیشتر تلاش خود را در این راه مبذول داریم و از این فلسفه برای تمام بشریت استفاده کنیم، درک این مهم که دنیا یک وطن محسوب و جمیع من علی الارض اهل آن.

امری ضروری و برای بقای بشریت است.





نام درست «ایرانیکا»

احسان یارشاطر

روزنامه «همشهری» که از طرف شهرداری تهران انتشار می یابد قولی از آقای دکتر منوچهر ستوده استاد جغرافیای تاریخی و یکی از پژوهندگان گرانمایه ایران نقل کرده است که گفته اند:

«ناگفته نماند که اگر نام «ایرانیکا» را به «بابیکا» یا «بهاییکا» تغییر دهیم، راه خطا نرفته ایم و بیشتر به هدف و منظور این دایرةالمعارف نزدیک می شویم. چون شرح مدخلهای این مرام و مسلک دایرةالمعارف بیش از آن است که باید باشد. مثلاً در شرح حال ابوعلی سینا یک ستون نوشته اند ولی درباره بهاءالله چهار ستون شرح داده اند و این خود نشان می دهد که این دایرةالمعارف می خواهد که مرام بایگیری و بهایگیری را بیش از آن چه بوده است و هست در نظر ما جلوه گر سازد.»

این البته درست نیست. آن چه درست است این است که «دانشنامه ایرانیکا» به خلاف بعضی از مراجع دیگر، سعی می کند که حق اقلیتهای مذهبی و نژادی و زبانی ایران را از زردشتیان و کلیمیان و مسیحیان و بهایان گرفته تا کردها و بلوچها و لرها و گیلکها و ترک زبانان و عربها و ترکمنها که سرگذشت آنها با سرگذشت ایران آمیخته است، ادا کند. چه ایران از دیرباز شامل اقوام گوناگون بوده است و مذاهب مختلف در آن پیرو داشته اند، هر چند همیشه یک مذهب فایق یا رسمی نیز وجود داشته است. چنانکه در دوره ساسانیان این مذهب، مذهب زردشتی بوده است و از قریب دو قرن پس از فتح ایران به دست اعراب تا قرن شانزدهم، این مذهب اسلام سنی و از روزگار صفویان اسلام شیعی.

در «دانشنامه ایرانیکا» مقالات بسیاری درباره مذهب زردشت و مراسم و آداب و اعیاد و آثار زردشتیان به طبع رسیده و می رسد که مقدار آنها بسیار بیشتر از مقالاتی است که درباره سایر مذاهب، به جز اسلام، چاپ شده. با این همه نمی توان «ایرانیکا» را «زردشتیکا» نامید، چنان که با وجود کثرت مقالات آن درباره اسلام، نمی توان آن را «اسلامیکا» خواند.

چنانکه در مقدمه «ایرانیکا» ذکر شده، یکی از وظایفی که این دانشنامه بر عهده خود شناخته است، جبران نقص‌هایی است که درباره ایران و مذاهب آن در سایر آثار مرجع به چشم می‌خورد. وقتی تدوین «ایرانیکا» آغاز شد، اطلاعات مربوط به مذهب شیعه در غرب ناقص بود و به خصوص «دایرةالمعارف اسلام» که منبع عمده تحقیق درباره عالم اسلام به شمار می‌رفت کمتر به این مذهب که مذهب رسمی ایران بود توجه داشت از این رو، «ایرانیکا» وظیفه خود دانست که این کمبود را جبران کند و تاکنون نیز همین کار را کرده است. امروز «ایرانیکا» بزرگترین مرجع برای مطالعه مذهب تشیع در زبانهای غربی است. مقالات آن درباره اعتقادات و مراسم و اعیاد و آثار بزرگان اهل تشیع بسیار بسیار مفصلتر از آن است که در هر منبع دیگر غربی بتوان یافت. با این همه نمی‌توان «ایرانیکا» را «شیعیکا» خواند، چنانکه نمی‌توان آن را «ارمنیکا» یا «یهودیکا» نامید.

نام درست همان «ایرانیکا» است. چه این دانشنامه ناظر به همه رویدادهایی^{ست} که در ایران رخ داده است. فرهنگ و تمدن ایران اصولاً ساخته یک قوم و پیروان یک مذهب و گویندگان یک زبان نیست. همه اقوامی که در ایران زیسته‌اند و پیروان همه مذاهبی که یا در ایران نشأت یافته و یا در ایران پیرو داشته‌اند در حوادث آن و تکوین فرهنگ آن شریک بوده‌اند. «ایرانیکا» سعی می‌کند از هر گونه تعصبی بپرهیزد و با بی‌نظری مطلق به همه حوادث سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران و سرگذشت اقلیتهای آن بنگرد. نهضت باب و مذهب بهایی از ایران برخاسته و از رویدادهای کشور ماست. چنانکه مذهب مانوی هم در قلمرو ایران به وجود آمد و بیش از هر جا در ایران پیرو داشت. این که زردشتیان و پس از اسلام، مسلمانان آنان را کافر و زندیق می‌شمردند و به آزار و قتل آنان می‌پرداختند نباید موجب بشود که اعتقادات و تاریخ مانویان برحسب تعصبات و بازگونه‌سازیهای موبدان زردشتی و فقهای اسلامی ارائه شود. درست این است که احوال و آثار آنان بر اساس گفته‌های مؤلفین بی‌غرضی مثل ابن‌الندیم و بیرونی و آثار اصیل خود آنان عرضه شود. وظیفه «ایرانیکا» درج حقایق مستند تاریخی و علمی درباره هر مطلبی. از جمله اقوام و مذاهب ایران است. همان‌طور که این وظیفه را نسبت به مذهب تشیع و فرق آن از غلات و زیدیه و اسماعیلیه و شیعیان و ... بر عهده خود می‌شمارد.

بهایان از حیث عده بزرگترین اقلیت مذهبی ایرانند. عده آنان پیش از انقلاب به ۳۰۰ هزار نفر می‌رسید. از این گذشته به دلیل فعالیتهای شدید تبلیغی که وظیفه دینی آنان به شمار می‌رود در آمریکا و اروپا و کانادا و هندوستان و استرالیا و سایر کشورها پیروان یافته‌اند. از آنجا که منشأ این مذهب ایران است و بیشتر آثار آن به زبان فارسی است. بهایان مهاجر طبعاً عامل گسترش اطلاع درباره ایران و زبان فارسی‌اند و از این رو حضور آنان در کشورهای مختلف در حوزه امور فرهنگی ایران قرار می‌گیرد. در کشورهای اروپایی و آمریکایی و استرالیا و هندوستان نشر آثار آنان آزاد است و علاوه بر کتابهای متعدد، مجلات گوناگونی نیز منتشر می‌سازند. ولی در ایران، و در کشورهای اسلامی به‌طور کلی، نشر آثار آنان ممنوع است و از این رو برای پژوهشگران اطلاع درست از اعتقادات، آیین‌ها و تاریخ آنها کمتر میسر است. در ایران خصومت با آنان به علت خطری که پیشرفت نسبتاً سریع نهضت باب که از دل تشیع برخاسته بود برای پیشوایان شیعه به وجود آورد و تلقینات و اتهاماتی که از آن زمان آغاز شد شدت مخصوص داشته است و به خصوص پیشوایان شیعی همان رویه‌ای را درباره بابیان و بهایان در پیش گرفته‌اند که موبدان زردشتی ساسانی درباره مزدکیان اتخاذ کردند یعنی نفی کامل وجود آنها و پیشگیری از هر نوع ذکری و اطلاعی درباره آنان. در نتیجه تخویف و ارعابی که از آغاز نهضت باب به کار رفته امروز حتی در میان ایرانیان بی‌طرف و روشنفکر نیز بهاییت موضوع تغافل عمومی است و بحث آن نوعی «تابو» بشمار می‌رود.

«ایرانیکا» طبعاً پیرو این گونه تعصبات نیست و از انتشار آنچه با موازین علمی و اصول بی طرفی سازگار باشد شانه خالی نمی کند. این به خلاف آن چه نموده شده است، به معنی طرفداری از مذهب یا اعتقاد بخصوصی نیست. چنانکه مقالات فراوانی که درباره مذهب زردشتی و آیینهای آن و یا درباره فرق شیعی به طبع رسیده و می رسد دلیل وابستگی مؤلفین مقالات به این مذاهب یا فرق نیست. اصولاً «ایرانیکا» با درست یا نادرست بودن آیینها و اعتقادات سر و کاری ندارد و داوری این گونه مباحث را دور از وظیفه خود می شناسد. آنچه وظیفه خود می داند ارائه رویدادهای تاریخی و وصف معتقدات و گرایشها و ادبیات و مراسم و فولکلور اقوام و مذاهب ایران و جامعه های فارسی زبان است. شرح و توصیف «طالبان» در افغانستان نیز طبعاً در حوزه وظایف «ایرانیکا» قرار می گیرد. اما این دلیل دلستگی مؤلفین «ایرانیکا» به «طالبان» نخواهد بود. در حقیقت برخی از مقالات «ایرانیکا» در مورد بهاییان مورد اعتراض سخت متقدمان بهایی قرار گرفته است.

«همشهری» همچنین از آقای دکتر منوچهر ستوده، به عنوان دلیلی بر صحت اظهار قبلی نقل کرده است که شرح حال ابن سینا در «دانشنامه ایرانیکا» یک ستون است و شرح حال بهاءالله چهار ستون. این نیز درست نیست. شرح احوال و آثار ابن سینا در «ایرانیکا» مجموعاً ۱۳ مقاله است در ۴۴ صفحه و می توان گفت که جامع ترین مجموعه مقالات تحقیقی درباره ابن سینا است («دایرةالمعارف اسلام» تنها یک مقاله درباره ابن سینا دارد در ۶ صفحه) بگذریم از این که مقدار صفحات نه ربطی به اهمیت مطالب دارد و نه حقانیت آنها. چنانکه اگر کسی شرح حال معاویه را بنویسد مسلماً از شرح حال امام زین العابدین تفصیل بیشتری خواهد داشت. چون وی عامل حوادث عمده ای بوده و سلسله مهمی را بنا نهاده است. اما این تفصیل دلیل حقانیت او نخواهد بود.

آقای ستوده مرد دانشمندی است. آثار بسیار مفیدی بخصوص درباره جغرافیا و تاریخ و آثار ایالات ساحلی دریای خزر تألیف نموده است. از این گذشته من او را دانشمند منصفی شناخته ام. از این رو برای من مشکل است باور کنم که چیزی گفته باشد که در آن رسم دقت و صحت به جا نیامده باشد. گمان من است که سخنان وی را تحریف کرده اند. وگرنه، اینکه چون مقالات مربوط به باب و بهاءالله و بهایت ناچار همه ذیل حرف B می آید نمی تواند این تصور را ایجاد کند که «ایرانیکا» جز در جاده بی نظری و پرهیز از تعصب و رعایت انصاف قدمی بر می دارد.

اگر گمان من درست باشد که سخنان دکتر ستوده را تحریف کرده اند طبعاً انسان انتظار تکذیب آن را از طرف صاحب سخن دارد. زیرا دانشمندی که پایبند اصول علمی و اخلاقی است و برای سخنان خود اعتبار قایل است نمی تواند تحریف نظریات خود را بپذیرد. البته می توان تصور کرد که تکذیب آنچه به طبع رسیده آقای دکتر ستوده را در معرض خطری از جانب متعصبان قرار دهد. بنابراین شاید نباید انتظار داشت که کسی این گونه خطرها را بر خود بپذیرد. اما این نیز هست که چرا انسان مصاحبه ای را بپذیرد یا اظهار نظری کند که اگر قول او را تحریف کنند یارای دم زدن و تصحیح نداشته باشد.

به یاد زنده یاد دکتر زریاب خونی، آن دانشمند بسیار دان و بصیر و ژرف بین افتادم که مردی درست کردار و راست گفتار بود و زیر فشار سخت برای انکار برخی از اظهارات خود قرار داشت. ولی هرگز خلاف آنها را ننوشت و باز تأکید کرد که پیشرفت فرهنگ و سلامت دین در گرو بحث و نقد آزاد است.



تحریف سه بیت از نی نامهٔ مثنوی مولانا

اسماعیل روزه (فرید)

در غالب مثنویهایی که در ایران به طبع رسیده بیت اول و دوم آغاز مثنوی به این صورت چاپ شده است :

بشنو از نی چون حکایت می کند
کز نیستان تا مرا ببریده اند
از جداییها شکایت می کند
از نفیمر مرد و زن نالیده اند

و چنین است چاپ این دو بیت در مثنوی نیکلسُن و «خلاصهٔ مثنوی» استاد قفید بدیع الزمان فروزانفر (چاپ سال ۱۳۲۱) و لغتنامهٔ دهخدا (منظور ابیاتی است که از آغاز مثنوی ضمن شرح حال مولوی در لغتنامه نقل شده است) با این تفاوت که مرحوم دهخدا بیت نخست را به صورت مذکور آورده و تلویحاً از صورت دیگر آن که: «بشنو این نی چون شکایت می کند / از جداییها حکایت می کند» باشد؛ در پاورقی نام برده است با این توضیح در متن که «وقتی نی حکایت خود را به زبان مثنوی می گوید؛ مولوی از آن سرگذشت روح پر ماجرا و دردمندی را که از نیستان جانها جدا افتاده و سخت در تکاپوی وصل اصل خویش است؛ می شنود» شادروان فروزانفر هم وقتی که «شرح مثنوی شریف» خود را در سالهای ۱۳۴۶ - ۱۳۴۸ انتشار داد؛ بیت اخیرالذکر را در شرح خود ذکر و از نظر سابق خود - که در خلاصهٔ مثنوی به چاپ رسانده بود - عدول کرد.

روی این اصل در سال ۱۳۵۶ موقعیکه من مسؤولیت کارشناسی کتابهای ادبیات فارسی را در سازمان کتابهای درسی ایران بر عهده داشتم و قرار شد با همکاری مؤلفان کتاب فارسی سال چهارم دبیرستان، نی نامهٔ مولوی را در ابتدای کتاب بیاوریم؛ از نظر اخیر استاد فروزانفر متابعت کردیم اما من همیشه در این اندیشه بودم که چرا در مثنویهای منطبق در ایران بجای «این نی» ترکیب «از نی» چاپ شده و دلیل این کار چه بوده است؟ تا اینکه به توفیق زیارت آرامگاه مولانا در شهر قونیه (واقع در ترکیه) نایل شدم و در یکی از ویرینهای داخل آرامگاه، مشاهده کردم که بیت اول و دوم مثنوی در یکی از مثنویهای موجود در آنجا به این صورت چاپ شده است :

بشنو این نی چون شکایت میکند
کز نیستان تا مرا ببریده اند
از جداییها حکایت می کند
وز نفیمر مرد و زن نالیده اند

وقتی در معنی این دو بیت تأمل و یکبار دیگر ابیات آغاز مثنوی را مرور کردم؛ برایم شکئی باقی نماند که منظور از «نی» در بیت اول، خود مولاناست و «نی» در معنی حقیقی و اصلی بکار نرفته است و اگر بخواهیم نی و نیستان را در بیت اول و دوم در معنی حقیقی فرض کنیم؛ ناگزیریم مضمون ابیات بعدی را هم گفتهٔ نی بدانیم نه مولانا؛ در حالی که مضمون این ابیات صراحت دارد که سخن، سخن مولاناست نه نی؛ به سخن دیگر مضمون هیچ یک از پنج بیت زیر نمی تواند گفتهٔ نی باشد:

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
هر کسی از ظن خود شد یارمن
تا بگویم شرح درد اشتیاق
سر من از نالهٔ من دور نیست
از درون من نجست اسرار من
لیک چشم و گوش را آن نور نیست

لیک کس را دید جان دستور نیست

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست

هر که این آتش ندارد نیست باد

آتش است این بانگ نای و نیست باو

همچنین نمی توان گفت که مولانا این ابیات را از زبان نی گفته است زیرا وقتی کسی اجازه دیدن جان را نداشته باشد؛ نی بطریق اولی چنین اجازه ای را نخواهد داشت و اینکه می بینیم در بیت نخست مثنوی متعلق به آرامگاه مولانا، اسم اشاره «این» قبل از «نی» آمده برای این است که متوجه شویم «نی» در بیت مورد بحث به صورت کنایی بکار رفته است نه حقیقی؛ همین طور است «نیستان» در بیت دوم وقتی قبول کردیم که نی در بیت اوّل کنایه از مولاناست، ناگزیریم کنایی بودن واژه «نیستان» را هم در بیت دوم بپذیریم زیرا آمدن حرف ربط «که» در آغاز بیت دوم بر ما معلوم می کند که نیستان هم محل تجمع انسانهایی است از قبیل مولانا نه جایی که در آن نی بسیار وجود داشته باشد. بر این قیاس است نادرست بودن ترکیب «از نفیرم» بجای «در نفیرم» در آغاز مصراع دوم بیت دوم. اگر فرض کنیم مولانا می گوید: «از نفیرم مرد و زن نالیده اند» باید بگوییم مولانا می گوید: «از فریاد من مرد و زن شکایت کرده اند» چنانکه در این دو بیت او می بینیم:

شب نعره ززم چو پاسبانان چون طالب باج کاروانم

همخانه گریخت از نفیرم همسایه گریخت از فغانم (نقل از دیوان شمس)

اما اگر قبول کنیم که گفته است: «در نفیرم مرد و زن نالیده اند» یعنی «مرد و زن با شنیدن فغانم گریه را سر داده و با من اظهار همدردی کرده اند» و چنین است اضافه بودن او عطف در مصراع «لیک چشم و گوش را آن نور نیست» که بسیاری از شارحان مثنوی متوجه آن نشده اند! وقتی بگوییم «گوش را آن نور نیست» یعنی گوش نور دارد منتها نه به اندازه لازم (در حالی که گوش نور ندارد) اما اگر او عطف را از مصراع برداریم و ترکیب «چشم گوش» را به صورت اضافه استعاری بخوانیم به این نتیجه خواهیم رسید که گوش، طاقت شنیدن ناله مولوی را ندارد و گرنه سر او از ناله اش جدا نیست؛ شاید کسانی باشند که این ناله را متعلق به نی هم بدانند و بگویند وقتی مولانا می گوید:

دو دهان داریم گویا همچونی یک دهان پنهانست در لبهای وی

بالب دمساز خود گر جفتی همچونی من گفتنیها گفتمی

در حقیقت گویا بودن نی را هم قبول دارد؛ در جواب باید بگوییم گویا بودن نی نظیر گویا بودن چشم است: وقتی می گوئیم «چشم گویا» اشاره به حالت خاص چشمی کرده ایم که گویی سخن می گوید در مورد نی هم وضع بر همین منوال است؛ موقعی که مولوی می گوید: «دو دهان داریم گویا همچونی» در حقیقت منظورش از گویا بودن نی، تعبیر بانگ نی است نه سخن گفتن وی؛ یا زمانی که می گوید اگر بلب دمساز خود موافق بودم؛ مانند نی همه گفتنی ها را می گفتم و راز دل خود را بر ملا می کردم مقصودش از گفتنی ها افشای حقایق است که در نوای نی مستتر است علی ای حال گویا بودن نی قبل از مولوی هم در شعر شاعران ذکر شده است؛ قرنهای قبل از مولوی شاعری به نام ابوالحسن علی بن محمد غزوانی لوکری - که در زمان نوح بن منصور سامانی می زیسته - ترکیب «گویای ناجانور» را در مورد «نی» بکار برده است:

برآورد از آن وهم پیکر میان یکی زرد گویای ناجانور (نگاه کنید به ترکیب مذکور در فرهنگ معین)

اینک برای آنکه معلوم شود؛ منظور مولوی از «نیستان» در بیت دوم چیست؟ بی مناسبت نمی دانم درباره توضیح مرحوم دهخدا - که مقصود مولانا را از نیستان، نیستان جانها پنداشته اند؛ ابتدا سخنی بگویم گذشته از اینکه نی فی

حدّ نفسه نمی تواند «حکایت خود را به زبان مثنوی» بگوید؛ ترکیب «نیستان جانها» چنانکه می دانیم اضافه تشبیهی است در حالی که در مصراع اول بیت دوم مشبّهی وجود ندارد که ایشان آنرا به نیستان تشبیه کنند اما اگر با توجه به مفهوم این دو بیت مولانا:

شب بود و زمانه خفته بودند
در هیچ سری نبود هوشی
آن شاه، ز روی لطف برداشت
سُرنا و در او بزد خروشی

- که در یکی از غزلهایش بچشم می خورد - نیستان را کنایه از «جهان شادی» بدانیم پُر بیراه نرفته ایم. سُرنا در بیت دوم مخفف «سورنا» و سورنا همان نای سور است که در جشنها نواخته می شد و چون یکی از معانی «شاه» خداست (رجوع شود به فرهنگ معین) و مراد از «زمانه» در بیت اول «مردم زمانه» است (ذکر محلّ و اراده حال) ناگزیریم شعر مولوی را چنین معنی کنیم: «شب بود و مردم زمانه خفته بودند و در هیچ سری هوشی نبود؛ خدا از روی لطف سُرنا را برداشت و در آن خروشی بزد تا خفتگان بیدار شوند و به جشن و شادی پردازند» به این ترتیب معلوم خواهد شد که نظر مولوی از ذکر نیستان اشاره به مقصود خداوند از خلقت جهان و مردم بوده است و خواسته است بگوید که خداوند منظوری جز شادی جهانیان از آفرینش جهان نداشته است؛ بنابراین عواملی که او را از نیستان بریده و از اصل خود جدا ساخته اند؛ هدفی جز بُردن شادی از وی نداشته اند بیجهت نیست که در یکی از غزلهای خود می گوید:

بحمدالله به عشق او بجستیم
از این تنگی که محراب و چلیپاست

به سخن دیگر مولوی معتقد است هر یک از مذاهب به نحوی اصالت اندیشه شادی را از انسان گرفته و او را نگذاشته اند که در زندگی از لحظات نشاط انگیز خود برخوردار باشد؛ ما این عقیده را از یکی دیگر از غزلهای او بخوبی در می یابیم:

ساقی در ده قلع که مایم
مخمور زباده شبانه
آبی بر زن که آتش دل
بر چرخ همی زند زبانه
در دست همیشه مصحفم بود
وز عشق گرفته ام چغانه
اندر دهنی که بود تسبیح
شعر است و دو بیتی و ترانه
امیدوارم این شعر و ترانه را از ما نگیرند.



مهدی اخوان لنگرودی

خانه ۲

قارچ نیستم
نهال کوچکی هستم
در شاخه های افشان آب
در زیر پای تو
ای خانه!
روزی درختی میشوم
- با ریشه های محکم و استوار -
بوسه به آسمان
خواهم داد.

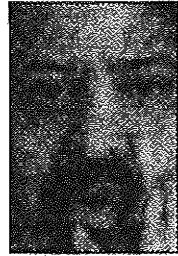
خانه ۳

به خاکت ای خانه!
روزگاری
- با انگشت هایم -
نامت را می نوشتم
اکنون تو دوری
و دست هایم کوتاه
نامت را
بر قلبم می نویسم.

خانه ۳۲

صدائی در نور
و انتشار تو در من
بهار آمده است
خانه!
یادت آبادان باد!

بگذر از نی ...

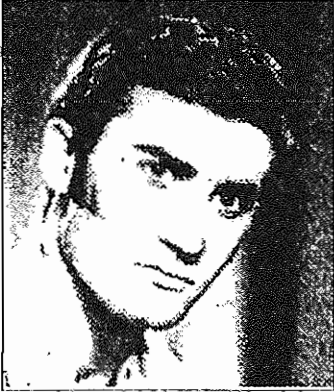


هادی خرسندی

وز جدائی‌ها شکایت میکنم
نال‌های من، همه مال من است
من خودم دارم، مرو جای دگر
جمعه‌هایم ناگهان یکشنبه شد
پاک قاطی شد سحر با نیمه شب
صبح فردایش، زبانم شد عوض
و آنچه گندم کاشتیم، روئید جو
آب من «واتر» شد و نانم «برد»
است و هتم، ناگهانی «ایز» شد
آن چنان خور کرده بودم سال سی
من که بردم نکته‌ها را فوت آب
کار خود در هر کجا بردم به پیش
از سخن افتاده بودم، لال لال
نطق کردم! خرده خرده، ریز ریز
مثل شاگرد کلاس دوّمم
از سحر تا نیمه شب دارد دوام
لرزه منی افتد به سر تا پای من
گاهگاهی یک «هلو» رد و بدل
گفتگو در باره اش صد در صد است
این جماعت، حرفشان روی هواست
وز جدائی‌ها شکایت میکنم
نی کجا داند نیستان سوخته
داغ سرد دل دارد و تیشه به فرق
راست خواهی، هم نی و هم نی زخم
زیر و رو کردند ایران، مرا
تا بسوزانند در آتش مرا
در هم آمیزد به خاک کشورم
جمعه‌هایم ناگهان یکشنبه شد

بگذر از نی، من حکایت میکنم
نال‌های نی، از آن نی زن است
شرح شرحه سینه می خواهی اگر
این منم که رشته‌هایم پنبه شد
چند ساعت، ساعت افتاد عقب
یک شبه انگار بگرفتم مرض
آن سلام نازنینم شد «هلو»
پای تا سر شد وجودم «فوت» و «هد»
وای من! حتی پنیرم «چیز» شد
من که با آن لهجه و آن فارسی
من که بردم آنهمه حاضر جواب
من که با شیرین زبانی‌های خویش
آخر عمری، چو طفلسی تازه سال
کم کمک، گاهی «هلو»، گاهی «پیلیز»
در گرامر هم چنان سردرگم
گاه «گود مورنینگ» من، جای سلام
با در و همسایه هنگام سخن
می‌کنم با یک دو تن اهل محل
گر هوا خوبست یا اینکه بد است
جز هوا، هر گفتگویی نابجاست
بگذر از نی، من حکایت میکنم
نی کجا این نکته‌ها آموخته
نی کجا از فتنه‌های غرب و شرق
بشنو از من، بهترین راوی منم
سوختند آنها نیستان مرا
کاش می‌ماندم در آن محنت سرا
تا بسوزانندم و خاک‌سترم
دیدنی آخر هر چه رستم پنبه شد

طیب طنزپرداز



محمدرضا پوریان

دکتر محمدرضا پوریان طیب صاحب هنری است که با دوستان همفکر و همراهش ماهنامه‌ی «رها» را در سوئد منتشر میکند.

طنزهای دلنشین دکتر پوریان در غالب نشریات فارسی چاپ میشود و خوانندگان فراوانی دارد. ماهنامه‌ی گل آقا در تهران، مقاله‌ای دارد از طنزپرداز مشهور، «عمران صلاحی» درباره‌ی پوریان که اینجا می‌آوریم و برای پوریان و همکارانش موفقیت‌های بیشتر آرزو داریم. کاوه

خارج از محدوده

تصمیم گرفته ایم از این پس به طنزپردازان برون مرزی هم بپردازیم. این کار را با دکتر محمدرضا پوریان طنزنویس مقیم سوئد آغاز میکنیم که به گل آقا هم ارادت دارد.

پوریان زحمت ما را کم کرده و خودش یک اتوبیوگرافی نوشته است. بهتر است اسمش را بگذاریم «اطو» بیوگرافی، چون نویسنده به طور سلف سرویس، خودش دهان خودش را «اطو» کرده است. نویسنده اول یک سوزن به خودش زده تا بعداً بتواند یک جوالدوز به دیگران بزند.

از پوریان غیر از کتاب و مقالات پزشکی، دو کتاب طنز به اسامی «اندر حکایت درد» و «اندیشه‌ی واژه‌ها» در سوئد منتشر شده و یکی هم زیر چاپ است به نام «گپی با عزرائیل».

پوریان در مقدمه کتاب اندر حکایت درد می‌نویسد: «از نویسندگان مقیم وطن خوشم می‌آید و معتقدم که نویسندگان مقیم خارج نمی‌توانند هموطنان مقیم داخل را به راه راست هدایت کنند و یا حتی آنان را بخندانند. زیرا مطالبی که در خارج از کشور خنده دار است امکان دارد در داخل کشور دردآور و یا ناراحت کننده باشد و برعکس.» ما هم عقیده داریم که ایرانیان مقیم خارج با مسائل و مشکلات طنزآمیزی درگیرند که فقط طنزنویس مقیم خارج می‌تواند به آنها بپردازد، از جمله دکتر پوریان.

اگر دوست دارید عمر طبیعی داشته باشید

تولد پوریان در ساعات غیراداری سال ۱۳۲۸ در مراغه اتفاق افتاد. به همین خاطر ثبت احوال مراغه و حومه از دادن شناسنامه به او سر باز زد. بنابراین از تاریخ تولد و شماره شناسنامه ایشان اطلاع دقیقی در دست نیست. ولی خبردار شدیم که پوریان زندگی را با گریه آغاز کرده است. علتش را از خودش سؤال کردیم. گفت: «عصبانی بودم، زیرا راجع به انتخاب پدر و مادر خودم با من مشورت نکرده بودند. کسی از من سؤال نکرد که در کدام کشور می‌خواهم متولد شوم؟ از من نپرسیدند که آیا دوست دارم پسر باشم یا دختر؟ خوشگل یا با نمک؟» به هر صورت پوریان موهای سر خودش را در دانشگاه‌های تبریز، ایله نویز و هاروارد آمریکا ریخت. چند سال هم به علت کمبود استاد و محقق، در دانشگاه‌های مختلف آمریکا تدریس و تحقیق نمود. حدود ۱۱ سال است که در

بیمارستانی در سوئد به تحقیق و پیر شدن مشغول است. هنوز که هنوز است، نه تحقیقش و نه خودش به هیچ نتیجه ای نرسیده اند. خوشبختانه یا بدبختانه این روزها چشم هایش کم سو شده و دوست را از دشمن تشخیص نمی دهد. در مورد خانواده پوریان سؤال کردیم، گفت: «یک بار در زندگی «بله» و یک بار هم «خیر» گفته ام. حاصل بله گفتن من، یک فرزند است. خوب و بد فرزندم هم بعداً اعلام خواهد شد.» راجع به فعالیت های ادبی و علمی پوریان به صفحه آخر کتاب اندر حکایت درد مراجعه شود. پوریان در مقام پزشک توصیه می کند اگر دوست دارید عمر طبیعی داشته باشید از استرس، مصرف چربی ها و زبان درازی خودداری کنید. **عمران صلاحی**

از کتاب «اندر حکایت درد» کاریکلماتورها و کلمات قصار

- اگر می خواهید عمر طولانی داشته باشید، اجازه بدهید تا سایر جانداران عمر طولانی کنند.
- زبان خاموشی از تمام زبان های دنیا رساتر است.
- ای کاش نادان در خطا، خطا می کرد.
- امروز نخستین روز بقیه عمرت است.
- ایرانیان مقیم سوئد، سوئدی ها را خارجی می دانند.
- پیری دستمزد یک عمر جوانی است.

گفت و شنودها

- گفتم: وقتی پسرم کوچک بود، هر روز به دنبال من می دوید و اصرار داشت که او را با خود بیرون ببرم.
 - گفتم: حتماً حالا تو دنبال او می دوی تا او تو را همراه خود ببرد.
 - پرسیدم: بهترین راه کنترل جمعیت چیست؟
 - گفتم: بهترین را نمی دانم، ولی معمول ترین آن جنگ است.
 - گفتم: آن وقت ها که عاشق شنا بودم، آبی در دسترس نبود، و حالا که استخری در خانه هست، توان شنا کردن ندارم.
 - گفتم: این یکی در موارد غیرآبکی هم صدق می کند.
 - گفتم: پسرت چه قدر بزرگ شده.
 - گفتم: کاش عقلش هم بزرگ می شد.
 - گفتم: بعضی ها بر اثر فکر زیاد کمتر زندگی می کنند. گفت: عده ای دیگر، برعکس.
 - پرسیدم: چه کمکی می توانم به شما بکنم؟
 - گفتم: اگر می خواهی کمکم کنی، کمکم نکن.
- ### از کتاب «اندیشه و اثره ها» کاریکلماتورها
- سلامتی پس اندازی است که از موجودی آن بی خبریم.
 - خورشید کسی را بدون سایه به حضور نمی پذیرد.

- زنبور عسل عمری شیرین کاری می کند.
- در اختلافی که با همسر داشتیم، شاخه گلی پادرمیانی کرد.
- در تاریکی، آینه به کسی رو نشان نمی دهد.
- سراب، فتوکپی آب است.
- عزرائیل در کارخانجات دخانیات سرمایه گذاری کرده است.
- بی طرفی در سیاست، عین سیاست است.
- جویده سخن گفتن، شکم درد نمی آورد.
- دوستی گرگ و گوسفند، تابع میزان گرسنگی گرگ است.
- درخت، بازنشستگی خود را به صورت صندلی راحتی می گذراند.
- کوتاهی عمرم به خاطر گره هایی است که به طناب زندگی ام خورده است.
- به برکت زندگی مخفی ریشه ها، میوه ها از درخت بالا می روند.
- درخت پر بار، وصیت کرد که بعد از مرگش، از آن به عنوان تخته سیاه استفاده کنند.
- پرنده را می توان محبوس کرد، پرواز را هرگز.

دروغ سنج!

- سال ها قبل دستگاهی اختراع شده بود به نام دروغ سنج. موارد استفاده از این دستگاه منحصرأ به دریافت اطلاعات از کسانی که نمی خواستند اطلاعات صحیح در اختیار دیگران بگذارند، قرار داشت.
- این دستگاه، سیم و رابطه های زیادی داشت که بازپرس عزیز، بستگی به سلیقه و نوع اطلاعاتی که احتیاج دارد، قبل از سؤال و جواب ها، آنها را به نقاط و یا ارگانهای فرد گرفتار و مشکوک وصل می کرد.
- دستگاه مزبور در مورد جواب های فرد گرفتار با در نظر گرفتن حرکات مشکوک خون و اعصاب، عکس العمل نشان داده و قلم دستگاه نسبت به بزرگی یا کوچکی و نوع دروغ، بالا و پایین رفته و مراتب را ثبت می کند.
- بدین وسیله این دستگاه می تواند هرگونه دروغی را کشف و صاحب آن رارسوا کند تا این جای قضیه را داشته باشید.
- در آینده نزدیک قرار است دستگاههایی، مثل دستگاه موبیل تلفن به بازار عرضه شود که از راه دور و نزدیک قادر است که هر نوع دروغی را کشف کند. با این وسیله می توان کلمه دروغ را از جوامع به کلی ریشه کن کرد.
- برای روشن شدن موضوع شما را با چند مورد کاربرد این دستگاه، آشنا می کنیم.
- ۱- با این دستگاه می توان جلوی خلافتکاری های افراد ناهل را در جامعه گرفت.
 - ۲- اگر همسر مهربانتان ادعا کرد که علت دیر آمدن به منزل اضافه کاری یا مأموریت بوده، بلافاصله برای اثبات صحت گفته های دلبر، می توان دستگاه مزبور را به هنگام بوسه، به نقطه ای از بدن همسر وصل کرد و خود در صندلی قضاوت نشست.
 - ۳- اگر چشم بقال، عطار، قصاب و غیره به این دستگاه افتاد دیگر جرأت دروغ گفتن را نخواهند داشت.
 - ۴- با وجود این دستگاه دیگر احتیاجی نیست کسی قسم بخورد.
 - ۵- با داشتن دستگاه دروغ سنج که مثل موبیل همه به همراه خواهند داشت، احتیاجی نیست کسی به کسی دروغ اعتماد کند یا نه، زیرا به هنگام حرف زدن، طرف مقابل به درستی می داند که سخن حقیقت دارد یا نه، مگر این که